

محت تحویل اکدک حارس اولد
بچلمز بر فرمان بر علیه کیدرس

فی الیه عودنا

کتاب انیس العاقبة تاج نلام بمعرف حلیکین بر غایت لطیف و در

نسخه العاقبة
انقره از سید محمد باقر

تقریر الیه حضرت ابراهیم صاحب و والد الحاج علی بن محمد
در

سار اوله
یکیدر

ایشان العارفین و بزرگان و صاحبان
غایت لطیف و نادر

مكتبة الفقير في
فقه القادر في

بسم الله الرحمن الرحيم
مشکو و سبب آنکه سیم صدف و اخلاص که در کتب
لا زیدکم آنکه حدیث آنکه غیبت آنکه در زمان
و سبب و خدایان ابد و سبب آنکه در قیاس که
بر آنکه اشق النوار اخلاص که شمس و ضحی و القادر
تلیها افاق و انشی شرق و تابان مثلث و درخت
ایله ذات مقرب و واجب الوجود و مالک الملک
و فیض الخیر و کرم و تعالی عن درک الفهم کمال
ذاته و جل عن رب بقه الظنون جلال صفاته
حضرت که ماضی و مکنون و قدری پیرایه اول خلق
العقل که شاد و مجر و عقل بے بدل و ذات بسط
معلولی اولی و درجه و رجه الی کائنات جو که صغیر الی
و ایداع و ابراز و اظہار اید و صیغ صغ
صغیر و من احسن من الله صغیر و خجسته نندن جو که
مجدات و حقایق نفوس مضار فانی وجود و مکنون
والوان ثبوت و تقریر کارخانه صنایع بدایع اثر
پیر رنگ و نکار اید و غنای ارادت لم یزل
جو ابراهام عدویات و زوایر بواسطه سفلیات فی سبط

وجود و منسلک و منخرط قدر و مثل غنیت
از لیبی اسطفا ت اربوبی انشاء و اخلاص و اخلاص
کیفیات و نبیان انبیا و منصفین بر بید و منخرط
اند و حلال ملکات و مخلوقات بسط و منخرط
انک و حجب و وجود و لیل قاطع و بر بالاس طلع
و بر تو مشغول و احکام و آثار و صیغ جبر و احوال
زور کار و دهر نفس واضح و لایح بارق و لا معود
شعر و فی کل شیء له آیه و فی کل شیء له واحد
و سبب آنکه خاصه و کثرت و غیر و مشغول ملکات و حجاب
زمانه و منزله و معارف و مشابیه و خواص و خواص
مقابل و احادیق و نواظر و انصاف و صبر و در
نحوه و در نه جسم و نه عرض و در صورت و در حال
و نه نبوی و صلوات و سلام نامح و در که فواید ابر
عبادت و رواج و راجحین سلام قولان رب
جسم الی مشتمل منزویان زوایر جبر و معطر
و در و نجات نامع و در که نجر و حرم استعاره
نکبات دل پذیر و تحسین یوم بلقونه بر له معکفان
صوامع ملک و ملکوت نجر اول
سلام کرج المسک فض خمار

سلام کفیف المزن فاضل سجاده
 سلام کروض الجرن افق سیه
 سلام کعقد الراق نظامیه
 جناب سید المرسلین و حضرت غلام النبیین
 طایف نوای و ما یطلق عن البور و حبه فاضل
 هو الی و حی یومی او شمس علی المطفی الموضع
 و جاعله علیه کتاب المحی نازل و اندن صکره الیه
 و ایجاب که هر بر سر و جوب رالت بقون
 التلقون و کلمه سیده و اولنگ هم الملقون
 الی یوم التناویل الی ابد الابد و اصل
 و منه اصل اولی قل للذین یرجون شفاعه احمد صلوا
 علیه وسلم و استیما اللهم فصل علیه و علی آله
 و اصحابه و خلفاء و جنوده و علی الاخذین بحذوه
 و المؤمنین بعهوده و ستم سلیم کثیرا کثیرا
سبب ترجمه کتاب اول فصل فرودین ده که
 آفتاب عالم تاب فقط اربعه اعتدال و انقلاب
 منطقه الیه و جلد معدل النهار تک تقاطعون
 حاصل در انقلاب متوین زائل و لوب اعتدال
 بعینه و اصل اویشدر و مهندس روزگار

نقطه

نقطه قطرات باران در شکل مسطح جوی رسیده
 و ابرو بر کاسه چکت مروموسس مقصود خلقت
 کارخانه تاثیر فرشته و کبر و مرد فام غنچه خاک
 سقف مینا رنگ روزگار سرقت و روش پدر
 کل صده برک کلمه سبز زبر جید بنده بر آینه ک عرصه
 بوستان انفس در و خالی شقایق نجان لعلین
 تنقله تا شاغریه و بیا بیا نقش سرشمر
 شده ابر و باد را شک دران کل از با و صبا
 افقان خیزان سبیل گشته بر کلهای حرمی
 نوای میل آوازه فری
 پر زنده مرغبار کسب کسب شمال بر شمال غنچه شمشیر
 هر گوشه و در خاک گوش بر گوش کند بر کل صلا روش
 بر نوش اول وقت شریف و سعت لطیفه
 بوینده و بقیه ار و کین خاک ره خطاب واجب
 العظیم وارد اولد مر کتاب انیس العارفین که
 درج در حکمت و برج در ار سر بند نصیحت در زبان
 فارسیدن لسان ترک به ترجمه ایسم بر حضرتین
 که صاحب ایوان وزارت و صاحب دیوان صدر
 مالک مالک کرم سالک سالک محاسن شیم

مطمح اشعه آفتاب دولت و مطلق با صبر و
 جیس سعادوت عنوان صحیفه تا زنده است حمزه
 بفاخر و در بار قدیم و عمان شجاعت الطاف
 بر رنج و در مشربان لغات اوصاف در رنج
 در و نامه از سعادوت مال و خرمات مشعل
 الخوم ثواب اولم یکن لکن قیاس قول مفهوم
 طغای غر اسید مشیخ و مطرا و صفی مشهور
 حال **س** فان یحق الانام وانت منهم
 فان المکات بعض ام الغوال
 مصداقک توسع ترفید مشرف و جماد و الحی
 غر و ولت فیتان سحاب الطاف رحمانین
 جنات خرمین تحتها الانهار سمانید موسوم
 اولش و نهال اقبال و سعادوت سبز زار
 و کامرانی ده و اصلها ثابت و فرعها فی
 السماء جویب زندن نشو و نما بوش و حصول
 امنیت و امان آستانه کردون ارتفاع شریا
 اجتماع عرض لازم و تغزوا کرام اجلال
 سایه چتر فلک و سایه مرید و صورت کعبه
 متکامل در **ش** آن ملک سیرت که کردون از

علوم مرتب

از غلو مرتب عجب و الا صغر ملک و کاه غرض
 احتیاج کرجه اطراف خصایس مانند بحر عظیم
 غایت طلعت در عوضه قابل و کل لیا مقوی
 خوش او امر بناکی خطبه و بان در رنج
 بالاید رک کل لیا نکت کلمه شرح فضیلت
 بر فاج بیت و کرامت در آسمان و اذان
 جهانان اول عقود لای بود در مشایخ
 و مفرط او بچون تحریر و بکیر لای سرب و کرم
 سمع رضایه اصفا اولنه **ف** فی سرب و کرم
 دولت مرکز و صدق و صفاء قطب انصاف
 عدالت محور وجود و سخا و تبرج و کرامت مطلع
 لطف و کرم افتاب غر و دولت آسمان کبریا
 مصطفی سیرت عمر هیت علی پاشا کم اول صف
 بو بکر در حمله عثمان جیا **ا** صف صفر که تیغ صبر
 غر و دوندن اول صودر و ولاب و حرم
 اولد بر کرم بایه فیروز مرصع نرد بایه آستانه
 قصر قدر نده و بکرم **ب** سما عقل صور دم خاکپار
 جوهر خاصین پاتق غنیمت و بیکم کیم یاد
 کیمیا بکر اندر نوبهار همتک کفزارنه

کشتن بنوعی فریده اوله کر لور و فاه او قادن خطبه
اوله اوله غفلت صحیح بوز مدر غمسه که بکر خجک
مهرک صبا دست احسانک قوما و برجه کیم چون
آب و طکر لکدن عرف ریز اوله ابر ایدوب کیم
ساعت قصر منک و صفا خلدین سه و قدر
رفیک سه ره کیم شهاب اسر در کیم است
کوتنه عین نور و سر بخار کرد ایاک چشم و در نوبت
بوستان و لکده و بیات کیم فلک نزال لور
سینه و زار او سینه و شمش کوبیا قند کیم
ارباب لطیفک وصف حال سوزینه جده جانده شک
اخیارک اوله مستدا کاهن بغلین خورشید جودا بکر
سینه و لک کیم کلوب فایکده خدمت اید و تا جملک ایچ
سپشکشن فایکده کیم در رسم نرکه زرین کلاه و
لاله یه لعلین فیا کومر لطیفک غندن هر دم ایچ
آرم کان ایچنه لاله اولمه جک فانی خدا بی
قدر لوق ایدوب او یکند نرغش خلطک لاجرم لک
ولین جکدر فیکسند فضا کرد ایاک ایدوب
چون افلاک دیدم آفتاب مر جبا ایزتیا کیم
دولت مر جبا اوله نیکه و عمر شکل زرین و انزه

چک کیم سینه و صفا او کیم سینه بولور شوقا بر صر و قوت
قشد خاتم قیر و زده و روضه امیر لک کیم خطبه
سما آفر اولور وصف لای احصی شایا او قیوب روضه
ور دایت و عامر و کشتی جعفر ایدوب کیم صرف زمانه
حرم باغده لاله لاجه و نرغش کورنه مهر ز فایکده
اولوب مضاعف و لک کیم کندن کورنه و شمش
نرکس مثال ناقص و مقل اوله کیم بس اول حکم
جهان طایع و امر واجب الاطاعت ایش لایه
وسع طاقت و قدرت استطاعت اوله
محرکات معانی سیکه لم بطمشتن انفس فیهم و لا
جان او صافیه انصاف بولمدر زکور
الفاظ نرکی بر لک کانهن الی قوت و المر جان در
منصنه تقریر و تجریر جلوه کرا اولمده مغنی بعون
اند اقدام و ایتام اولمدر و اندام مستعان
و علیه الکلام **خبر است الالباب و لکی باب**
فضائل و خرد و در **الکیمی باب** ستایش اهل
دانشد **اوجی باب** نادر اندک و در
دور و بی باب سوز سولک بیاند و در
بشخی باب امثال حکمت و نیت حجت بیاند و در

الباب در مستحق و صداقت انکسار بیانند در
یادگیری **باب** در شنیدن و صداقت انکسار
 بیانند در **سکینجی** **باب** نصیحت فرزند در
ظهور **باب** آیین سلطنت و بدوشت پهلوی
 بیانند در **اوستجی** **باب** پادشاه و خدمت
 انکسار بیانند در **اون** **باب** برنجی **باب** صبر و شکیبایی
اون **باب** ایلمد و بر فرقه در **اون** **باب** برنجی
باب فرزند و فرزند بیانند در **اون**
 در **باب** کتم انکسار انکسار بیانند در **اون** **باب**
باب حرص و دنیا بیانند در **باب** **اول**
 خضائل خرد و فضائل خردمند و در **باب**
 ایلمی **قسم** مختصر در **قسم** **اول** عقل و خصلت
قسم **ثانی** عقل و خصلت انکسار بیانند در
باب فراج سلیم و اصحاب طبایع مستقیم
 پوشیده و محض و کلمه که عقل بر جوهر شریف و گوهر
 لطیف در که جمیع آفرینش وجود و مقدم
 اولی مستحق آید و کلمه **باب** دانش معرف
 و منفقد و ورود خطاب و تکلیف عقل و حصول
 موقوف بر معنی در وحی سبحانه و تعالی غرض

و هر زمانه رسول حضرت علیه السلام اعزها و محله
 الخیات اطیبها عاقل لر که نذر شد و خطای
 عقاید فطرت و کلام مجید نذر میور شد که آن
 خلق البیوت والارض و اختلاف الدلیل والنهار
 لایات لاولی الالباب و رسول علیه السلام
 میور شد که با اعطی انکسار ده احسن خیر العقل
 یعنی خدای عزوجل قولی عقیده اولی برشته و برشته
 و نور سیده باز شد که لایلم ازین من العقل یعنی
 عقیده ارکسته بر دوست و موافق بوق
و حکیم **بوز** **باب** انکسار که نیکم جسمیست قوی
 جانند در جانک و در قوام خرد خرد و داند در اول
 کشیده نیکم عقل اولیه اگر جمیع امال و دانش
 و کامرانی اکامیسر اولی حقیقت اندر ضایع عالمه
 بر آدم و در اولی **شعر** که خداوند آسمان و اوست
 کنج قارون ترا و ملک عزیز که نذر میور نذر چاه
 و نذر اس خود نذر میور چیز **نیمه** اگر از نایب و حقایق
 سکامک عزیز و کنج فار و بر نذر و اولیست بر شینک
 بوق و در اولیه عقلک و دین سن دون
و افلاطون **باب** انکسار که بغایت گوهر بزرگترین

خرد و برین گفت از خوب و نیکین و زیان
 چرب و شیرین در **شعر** خردمند و اندک
 پانک شرم و بزرگی و را در گفت از نرم
 بود خوش بکار و خوش ملک چه اندرین و اندک ملک
توحید عاقل اولیست بعد از پانک و شرم در استحقاق
 عاقل و گفت از نرم و رسم بکار و بکار و خاکده
 هم ملک و فوید از خاکده و **مهربان** به اینست که
 هر شخصک بر هر از سر و کوشینک بر اینست
 و او را بدست ملک و در اینست از عقل معرفت
 پرواز و غیره که تن ملکینک با و شاه فرمان و آوی
 عقل در و بدن ملکینست و فوید و تصرف اندک
 و آدمی ملکات جمله به معارف و روشن لغت چون
 او که در وصل عقد امور عالم فی الجمله اندن ظاهر و پدید
 و روشن و هویدا در **تقیم** خور این آدمی لشکرست
 همه شهود و آزارا چاکرست و خودمند که به خرد و پاد
 شست که بر خاص و بر عام فرمان رواست **خبر**
 عقل ملک جسم آدمی لشکرید و مراد شهود ملک چاکرید
 بعد عاقل که عقل اول پاد و که خاص صاحب فرمان بود
و ملک میشد و که ان ملک و ظاهر و معانی

عقده هر یک که مشقت و بلا و فتنه و اغمی عقل
 الدن فوید و اما ساعد ارادت کرد بر خویش
 مراد اندن تا میل اول و هر چند به کیمش و در
 عقده چاشنست اوله اکابر که پیشانی و لذت
 یول بولید و خرد چون ندان به نامزدت
 چو بر خرد و کرد و بر خردت به اندک هست این
 چهار اخذ ای و خرد به چنانی و به به اینست
 خرد و چو ملک معلوم اند و فوید و خرد و اینست که
 میباید سزدنی هم و به نامزد و فوید و خرد و اینست
هرام اصناف اینست که به هر و ملک و خلق در
 و به هر ملک بختی عقده و به هر عقل و ملک و در و به
 سلامت و جهان به ایضا رضا خرد اینست
 زن اینست که **تقیم** خرد و مند که بدین و هر که
 خردمند را پیش دیدم شکم خرد و پادشاه بود
 مهربان بود آرزو کرد و چو به سببان و به عاقل
 که در دم هر که وی خردمند که فوید و ملک و شکری
 خرد و پادشاه و مهربان آرزو کرد و اول ملک
حکیمان **پارس** میشد و که عقل بر او کو نهاد
 و ملک آرزو شکست و بهشت و پناه هر و اندا در

و عسل و ادب انباش و اید خصلت انک هرگز
 بر او که حاصل و دانای بر کسب و دشوار و
 عقده و دوشه انک حیل عقل الیه سوا ایمان
 ناجیه یافت روزی امین اول و هرگاه که شفت
 و بلا و پنج و سخت و غنا بود که سیر و حقیقت معا و این
 اید انک کرک تا اول محنت و مشقتن خلاص و بجا
 بود که **شهر** خردمند که بد که مرد خرد و بهنگام
 خویش اندرون نیکو کند یکی افزون جو افزون
 شود و از امور بد پاک بیرون شود خردمند
 اید که مرد و هر کس که کاید و حاله دائم نظر جو زیارت
 او زیارت اید که هم بران فریخته کند و دن اید کم
حکمت دیشد در که هرگز نیک بر الی و
 از باب عقل و دخی الی عقل در و هر کس نیک
 رفتار کار هر وار در بر هر کار کرک و از کاهن عقل
 و هر کس نیک بران ز سر و هر حکیم کرک دخی
 انک عقل در و دید عقل جسم جهان بین اوز
 رانج در زیر اخذ تر تعالی اول کسب عقل
 اعطا اید در هر نه که بود که زید کوریه بصیرت
 کوزید کور **بیت** خرد بهتر از چشم و بینای است

نه بینای افزون ز دانای است **ترجمه** خرد که در
 بینا لکیده **ترجمه** دیشد که عقل اول کسب اید
 و شدم ابو بر اید و در و دیشد بران عسل و ادب
 و منع خوف موافقت اجا بر اید باب عقل
 خصلت اید و هر اول دخی او به خصلت **او ای**
خصلت اول که هر قوم حاصل و دانای کرک
 عتدن عت اسما و اید و نه با سر و جهارا
 خوف دن و قور قور و اول و افضل البشر خصلت
 بیغاسر علیه الصلح والسلام بیور شد که
 خفاقه انکه رانس کل حکمت یعنی حق سبحانه و تعالی
 دن عذر خدا و هم خوف ایمان مبداء کل حکمت
 و منت و جمع معرفت در و به خصوص و خصوص
 بنور و احادیث مصطفی و حیر و به شهادت و انک
 جمله فواید عجبه و حالات غریبه سنده که هر کس که
 حق سبحانه و تعالی و در خوف انکه حق تعالی
 هست و مهین و مصلحت و صلواتن خفا که کل
 چاکیر اید و هر کس که حق تعالی و در خوف انکه خدای
 غز و جل آن آن کوزید خوار و حیر اید و هر
 حضرت علیه الصلح والسلام بیور شد که هر خفا

فصل پنجم در بیان آنکه هرگاه که اندیشه
 و تدبیر و پیش قدمی همانا آنگاه غلبه
 غلبه بر مالک است چون آنکه که سرش
 کس در و بوضع نکند چنانچه اندیشه
 بر ایشان که است این تدبیر اول اکثر است
 و حق مقتضای اوست و از زینست انانیه
 صورت انتظام بول و هر یک که بی او کی
 بی فکر و رؤیت در آخر و عاقبتی بشما تلق
 و نذات در **فصل ششم** حجت کشیده
 تجربه و مشورت ایمن در رسول علیه السلام
 پیوسته که لا حکیم الا ذو تجربه یعنی
 هرگاه که حقیقت و واقع اول کسی در که
 انی تجربه و کیفیت احوال و تمیز در
 و تجربه مثل مشهور و در که حدیث و با اولی
 الحقایق یعنی سنن او ز که اعانت و تسون
 صاحب تجربه اید مشورت ایمن و رسول
 علیه السلام پیوسته که لا مظهره اوثق
 من آلت و ره یعنی مشور و در اول و مشورت
 اقصی هیچ بر اعتقاد اید جک نه یوق در

فصل ششم در بیان آنکه هرگاه که اندیشه
 و تدبیر و پیش قدمی همانا آنگاه غلبه
 غلبه بر مالک است چون آنکه که سرش
 کس در و بوضع نکند چنانچه اندیشه
 بر ایشان که است این تدبیر اول اکثر است
 و حق مقتضای اوست و از زینست انانیه
 صورت انتظام بول و هر یک که بی او کی
 بی فکر و رؤیت در آخر و عاقبتی بشما تلق
 و نذات در **فصل ششم** حجت کشیده
 تجربه و مشورت ایمن در رسول علیه السلام
 پیوسته که لا حکیم الا ذو تجربه یعنی
 هرگاه که حقیقت و واقع اول کسی در که
 انی تجربه و کیفیت احوال و تمیز در
 و تجربه مثل مشهور و در که حدیث و با اولی
 الحقایق یعنی سنن او ز که اعانت و تسون
 صاحب تجربه اید مشورت ایمن و رسول
 علیه السلام پیوسته که لا مظهره اوثق
 من آلت و ره یعنی مشور و در اول و مشورت
 اقصی هیچ بر اعتقاد اید جک نه یوق در

و دخی میور شد که الی غیر کلمه بعضی جا هر حال
 مناسب جمع احواله واجب و فایده است
 اوله که هر یک که جای اولیه اندن و فلا
 کلمه اشتم و ایلم دخی اولی از اسطاطیسی
 انیم شد که دو سنیق و مصحح و صدقت
 و موانع قبول کشیده انک کرک که انده جای اولی
 برآ بر کس ده که ششم و حشا اولیه اندن مهر و
 کلیه **سخن حضرت** و اما خلقه رقی و مدار
 ایلم و رسول علیه السلام میور شد که رأس
 الفضل بعد الایمان که از انفع ارباب عقیده و
 اوله که خالق ایمان کنور و که تفکر و خلاقه مدار
 و یونک فایده می اوله که هر کس که رقی و مدار
 عادت آید نه دنیا و جمع مراد نه اسلفه و اصل اب
 عقیده و ثواب مالانته حاصل فیه و رسول
 علیه السلام میور شد که مز اعطی خلقه من الرقی فقد
 اعطی له خیر الدنیا و الاخره یعنی هر کس که رقی
 و مدار او نصیب میور شد و اولی که دنیا و
 ابدی که ندر بهره میور شد **هوا بطرف سخن**
حضرت علیه ویر لره مشرف علم و شیخ خدین

از و توضع و مستحق تقدیر و رسول علیه السلام
 میور شد که نه توضع رقیه اندن یعنی هر کس که
 حق تعالی را سچون توضع ایلم حق تعالی آتیه اولی
 و حسن زیاده و ب و غیر در حسن زیاده ایلم
 و یونک فایده میور شد که هر کس که بر لره بر یکن
 اثر و اغزاز و اکرام ایلم بر کس و غشیده کینه
 و انفع مغز و مکرم اولی و رسول علیه السلام میور شد که
 ما اکرم شاب شیخی لکبره الا فیض الله علیه
 سته من مکرمه یعنی هر جوانی که بر یکن
 اثر و بر لره اغزاز و اکرام ایلم بر کس و غشیده
 اکا بعضی کمند و بره که آتیه مکرم و غزیر و محترم
 و تامل و بوجدت و و اشارت صحیح و شدت
 صحیح وارد و در که متواضع بر لره که یتشوب مغز و مکرم
 اوله که **انچه حضرت اوله که** بر آتش که حد
 زانته و واجب اولیه و اکا افام ایلمت
 بین انکس منحنی اولیه و کند و نک مرده انحال
 اولی اکا موقوف اولیه عافیل که کدر که اندن
 اجتناب و احراز ایلمه حسن اسلام و رسید
 مرصوف و معروف اولی **ختم باب حکایت**

راویان اجتناب از تحویل و ایت قلم دیگر که روزگار
قدیده بگذارد و بار بار برش نهد و علی التراد و
ایدم جوین ملک موردت آبار که ایت مندرگانه نقل
ایدم را و ستاده ایت در نگارین و صحبت ایت تا انگار
عالم کل اوم عاقبت خیر و خاتم حادث آورزده اول
دینا و اخوند و فتنه یوزن که مسم است و ایت
اجتناب از شکسته نقل اوله و ابرایک که و اصل
اوله کن شداید و کیکله که اعراض دینور غلبه
و برکت که خفت اوله انجون حسرت یه و هرگز دین
شهر الدین قومه و کسندک قهرن قدم بصیر و سز
که شکافت اولوب غیره مضرت اوله اسوید
و صلح نیکوین ف و غیره مقصود و مراد ایت
و هرچن که بر شکل کاره و حادثه دشواره مبتدا اولای
صبر اید و کند و مال و منال که قانع اولوب کسندک
اموال طمع اید تا که بوجضائل و سلبیده دینا و اخوند
مرفه الحال و فارغ البال اوله کسین **ابو شکور**
ایدر شعر خرد باد اهورا د لار تو مباد از جهان
خرد یار تو **نرمه** هر دم اولوب عقل لار کن سنک
المون اول یار و فادار کن سنک **انجی باب**

سپیش

ستایش علی و مختار فضلایانند در باب
فطنی **سید** و **میر** و متیقن در که اشرف
اوصاف حمیده و خصلت پسندیده که وار و در اول
معرفت حق عز و جل علی قند و سیرتند که والدین
او تو العلم و رحمت و دخی یورشند که اهل بیت
الذین یعلمون والذین لا یعلمون و بر سر و دخی یورشند
و من یوتی الحکم فقد اوتی حله کثیرا و مایه ذکر الکو
الالباب و رسول علیه السلام یورشند که العلم
کنز عظیم لایقینی یعنی علم هر کس چنانکه سر لایقین
یول بولمر او دخی یورشند که العلم و در کالایبیا
یعنی الله دین و علی و اهل بقیین رضوان عالمه علیهم
اجمعین و رفته انبیا و مرسلین و امام المؤمنین
علی کرم الله وجهه یورشند که الشرف یحیی العلم
والادب لایفضل الحب والنسب یعنی شرف
نفس علم و ادب در حسب و نسب و کل **حکمی**
پارس دیشد در که علی در خوب و دانشند محبوب
عالمه هرگز حضرت یوفی هر کس که انک نفس
ناطقه سی حلیه علومیدار است و زیاده معارفه
پیر است و کل فی الحقیقه اول که دایره دانش تمیز

خارج در شرف از دانشت در عالم هیچ
 نداده از شرف نیاوردست **ترجمه** شرف علی
 عالمه امر جاب شریف اولیه هرگز نفس نیاورد از شرف
 و منه و کلمه که **شرف** تاجمان بود از سر آدم و ناز
 کس نبود از راه دانش بی نیاز هر مان بخردند
 هر زمان راه دانش را بهر گونه رنگان کرد و کردند
 کرات داشتند **نما** بنگ اندر معنی نبکا شستند
 دانش اندر دل جلاخ روشنت **وز** نیمه بدین تو
 چو شست **نما** جهان آمله اوله سر سره فزار کیمیه
 دانشند و کلمه بی نیاز عاقل و انا اولند هر زمان
 استیوب هر دله دانش بر نشان **جمع** اید وین
 خوش کرامی طوند که انی سنگ او شسته هرگز
 استبد علم و دانش شمع روشنند **سکا** صومعه
 افانی چو شند **سکا** **نوشته** **وان** **عادل**
 انیشد که جمیع محاسن ریسر علم و حکمت و شرف
 کراتیه دانش و معرفت و نیک نخت اول کیمیه
 بر که عاقل و انا اول **شرف** خردمند گوید که سید
 بدانش بر دم رسد نه بزره چو انا بود و در بخشند
 مرا و ارشد بر حقیقت شرف **ترجمه** سیلور هر خردمند

صاحب نظر که طلب در شخصه ناسید و فر
 کشی چونکه دانا و جوهره اوله **حقیقت** شرف
 اول خوانند و اول **مینو** **چهر** ویش که علم و جلال
 رخشند و شمع درخشند و در که اندر مهر نه و کلو جلال
 بیش عاقل و قایل او بر سر رانک بر نوندن
 در و مقدار علم او **چینی** **را** ویشد در که علم
 و دانش دین و دنیا **یا** آراشد و بر نند
 جوق اوله فی خوار و حقیر اولور مگر دانش و معرفت
 که دیکلو جوق اولور سره اول و کلو غنیمت و خوشه
 اولور **حکایت** سلیمان علیه السلام بر کون باد
 مسیبه ای امر ایله کی سر بر نه کلید که سر بر نه
 هوا به کوز در و بر شته شانه ایند در که اول
 شهر کن در و دیوار نه نیشد یک بر کونک **چند**
 اجرت بر دریم و بر وقت لطیفک میکا فانی بوز
 و نیم اما بر ساعده حاصل اولان دانش و معرفت
 بها و قیمت معلوم و منصور و کل **بطریق** **سید** **ایمن** **که**
 علم و دانش سر مایه آرند بر در و اگر دانش
 و معرفت فضیلت بی شمار اوله علامت
 بزرگوار او **طرز** و خواص و عوامه بوندن احکامی

چنانچه از اخبار ابوالمعالی است که در این باب
 اغراض اولسون و بولجیر منکر و و منکر که
 معروض عرض ده آنها قلم برد و است بر که ابوالفضل
 شکایت ایدوب اظهار مخالفت ایدوب و شک
 و کل که سنک قلم برد و اول از منصف و سرید منصف
 خفاقت اعصاب و سرانک قلم برد و در لاجرم
 بولجیر منصف قلم برد و نقصان و اول
 اگر چه سلطان ملک و سیک اشتقاق و صاحب عدل
 و ولد ایدوب و غلامان حرمی انک قلم برد و در حد
 غلام ایدوب و لکن منصف قلم برد و منصف و منصف
 اول از منصف قلم برد و بعضی بولجیر دیکه حال ابوالفضل
 و ارک تمام اغراض و اگر ایدوب ادب ترک بوند
 کتورک ایدوب که کت با ایدوب که سنک قلم برد
 اطاعت کتورک اکا حرم قلم برد و او را بدو
 ایدوب که کت دخی سوز معلوم و مبین ابوالفضل
 علی تحقیق انک مستحق و کل جوهر ابوالفضل
 و عیبت قلم برد و قلم برد و منصف قلم برد
 حضور نه کلمه رضایه پادشاه غرض ایدوب که ابو
 المعالی اول ایدوب که شفاعت و غت انیموب سخی

تحقیق ایدوب غرض منصف که تحقیق ایدوب و منصف
 ایدوب علی تحقیق خدمت و ایدوب ترک ادب و منصف
 الشفا و انک سر و ملای و فی زیاده و اولد و منصف
 خطاب ایدوب ایدوب که کتورک کتورک و منصف
 کلمه کلمه و ایدوب فی وجه و کلمه ابوالفضل
 او از کتورک ایدوب ایدوب که کتورک ایدوب
 اندر عتاب و منصف قلم برد و کتورک کتورک
 اجازت بولجیر منصف قلم برد و منصف قلم برد
 و منجات ایدوب رن بر منصف قلم برد و منصف
 لایق اول شک بولجیر منصف قلم برد و منصف
 اما بولجیر و ارک انبار زمان و پادشاه و دوران
 عادت مالوف و قاعده معوقف قلم برد و منصف
 ملوک روزگار و سلطان کامکار حضور و ایدوب
 دخی مقصود ایدوب که بولجیر منصف قلم برد
 که فرمان سلطان و او را اولد و منصف قلم برد
 و هم ایدوب که اگر وضع تغییر منصف اولم بولجیر
 تأخیر جوهر ایدوب سلطان اظهار عصبانیت ایدوب
 جریده منصف قلم برد و اولد و ایدوب که اگر بر منصف دخی بولجیر
 اما تا انک کلمه و منصف اما کما کتاب بین ابوالفضل

اطاعت مسلمانان و تقصیر و تاخیر است و در این
بار چون در ملک به بهر سو می راندش کند هر چه
اطاعت بود و بعد واجب و آنچه برخلاف امر
آورند نه قید و تک ابوالمعشر است و هر که
او را بر سلطان متعلق در بزه اطاعت واجب
اما اول است که قوام علی متعلق است به دخی اطاعت
انگ من است پس در این است قوام علی متعلق
قوام سلطانیه و کل جوهر قضیه حال به نوال اوزه
جاری اوله در ملک و رحمت است
ابوالمعشر تمام احترامه نیت فقر شریفه که در
شعر جوهر است و تلخ شیرین شود به دانش سخن
که هر کس شود **ترجمه** جوهر تلخ شیرین
اوله جوهر عظیمه خوب و نیکین اوله **دانه**
دانه عالمه اوله دولت و عالم سعادت
و دانش معرفت در علم شرفند که پادشاه
عالمات رعایت واجب بیور او غنچه در جانند
هرگز آئین علم عالمه خدمت است **دانه**
که کوثر بار و زر است رحمت علی بر منظره و
انظار عالمه تا شاید در کوثر دیکه بر معلم بون

او غنچه محمد و با موز غنچه باو کس که در غنچه
بو حال عجب و عجب کلمه بر قوس است و در
طور در دست بر کعبه که بنم قریب از کعبه
اکا خدمت اید که خدمتکار است بر اول غنچه که
غنچه مباد که بر علم علم و هنر اید و اندوختی
شرف علم که اکا خدمت و خدمت اید بر معلم
بو کلمات است ای امیر المؤمنین که گفت
معها لکان علیا لانی لانی اری و اهما است
ایدانها یعنی اگر سینه می بود معان اوله
منه زحق خدمت او اوله که در زیر کس
بوند که ایدان بنده بن ابراهیم
شعر چون ترا دیشی بدید آید پیش تو سر
برند احرار **ترجمه** اگر تحصیل اید برک علم و دانش
او نگه بند اوله حمد احرار **شعر** ادب نوز و هر چه
خواهی باش که ادب از لب ستود و دوست
ترجمه ادب او کن ابرو سن بر امید بند یک
ادب نوز دیده **دانه** است که هر کس که علم
و دانش موصوف اوله که که که بودان خصلت
کند و به شعر و دثار اید **اوله خصلت** اوله که

[illegible]

و بونک امثال عالمه جو قدر اوله که
 اکو عالمه بذل اسفاده پس از نمانده قیامه بوظیفه
 امانت عالمه بویله وکل هرزه وکله بذل اینک انگیزه
 بلکه زیاده اولور اولکه اگر طواری جه نمان
 و هر روز نمانه مالیه بر نوال کله شک صحتی فلس
 و در ویش اولوب شول بلا که انک جمع شده
 و انک بنده چکست کله ضایع اولور اما علم عالمه
 بویله وکل هیچ صحتی نمان اولوق احتماله بوقدر
 اگر شیده که جمیع عالم به بنده اولو عالمک خاطر و قاده
 نماندن بر کله محو انکه قاده اولمیر اولکه
 علم آخرت و سبیل نجات و ثواب در و مل و مثال
 سبیل عذوب و عذاب در و بر فائده و خیر بواله
 جائز در کله بر عالم اوله که مال و منال نه هیچ نمانه
 قاده لولم نمکند که علم سبیل اما کمال اولمیر
 دانش و کفایت اولمیر علم هرگز حاصل اولمیر
 جائز در کمال نادانق سبیل ضایع اوله علم اولمیر
 وکل هیچ کجی نیست از فرهنگ به
 نماندنی و تونان کجی نه نکیهان کجی نواز
 دشمنان روانش نکیهان تو کجی دان

بیش شود و بر هر کار چنین گفت آن کجی
 نماندنی که دانش نماندنی بر و نماندنی
 برادر کردی برایت هر که کله نماندنی
 نه وکله جمع اید ملک صفت نماندنی
 نکیهان کجی نماندنی نکیهان نماندنی
 بر هر کار انکله اولمیر نماندنی
 قوه طارقه و کله نماندنی
 اولک ارشاد اید اولمیر
 نادانق و جهالت در و بواله
 محض در نوع اول نماندنی
 علامت نماندنی در و نوع ثالث نماندنی
 و اخر از انک نماندنی در رسم اول رسول عالمه
 بیور شد که لا اقر است من الجمل و الی ملل اخر
 من العقل یعنی هیچ فقر بوقدر جمله اعلم
 بر فائده لومال بوقدر عقیده اولمیر و عجزه مثل
 مشهور در کمال و اعیان الجمل یعنی هیچ
 رد شواری و هیچ شفت دار بوقدر جهالت
 و نادانق در و کله نماندنی
 طائفه دلم نادم و واله و کله نماندنی

محض و صمد و باقی است بر قصور نقصان در خانه
 و کل **نقطه** است بر کسب در تولد این شکست
 فکله اینک که در تود و هر تنه به صبر و تحمل
 فکله را اینک که یاد و کل و عود و مثل مشر
 در که است هم جرج لایو شنی یعنی و ششم
 بر جرات و در که اکا و ران و استرح متصور
 و کل **بوز جهر** است که حافظان سخن اولد که
 فاند و کوا و لا اول سبب در که هر کیمه
 سوز و بر تفع و فاند و دخی اولیه انک گبی سولکده
 سولک اولی در ریزا بویله اولین کلانک فاند
 حجت و تاسف و **شعر** سخن کاند و سوده
 جسر زبان نباید که اند شو و بر زبان **ترج** شو نو که
 انیمه اصنی آید زبان کر که سولیه انی زبان خدای
 تعالی صحف ابره سیمه سوز شد که علی القل
 ان یکون بصیر بزمانه مقید علی ش حافظا
 لب نه **ص** و مشد در که سوز انداز و آید
 سوز ملک نصف و اشدر و خرجی انداز و آید
 نصف کچه الفد و کشت مقدارین ملک نصف

آید

آید و در اندیشه و قدر و تانی و حکم حکله
 راضی و اولی نصف این و استرح و حکله
 راضی و اولی نصف سولک و عود و مشد
 لب نه سبع و ان ارسله الکلی نیم
 بر جی جانور و راکر و ایدم غلامک ایدر و
 راحت انسان نه حفظ انسان نه
 راحت ان حفظان نه در **حکایت**
 معضم خلیفه عمر بن لید که سلطان خزان است
 ایچ کوند و در ایچ عول ملاقات اولد خلیفه
 پیام و بیغامه نقیر بر ایدر کن استار کلانده
 کاهی بخوف و نه سیده و کاهن ملقب و
 کوسه در عروک خرمشده بر خد متکار و
 رسولک جوانه ن آید که یک که سنک و
 نکه گیمه سنک و و کله دخی کیمه چون بخوف
 و نه سید مفیدیش نطف و ام نه کران عرو
 جابه سوز و یک خد متکار و سوز و کن اور پیک
 ایچ عطا و بره و آید بیکه اگر چه سوز غایت خوب
 سوز در اما اکا و مشد سوز و کله **شعر** سخن کر
 چه باشد کرانایه تر فرومایه کرد و نرم سایه تر

سخن کرد و این روزگار روز جزا بود و آسمان
 شود و زمین بر خشتی بر آتش شری زنگنه خرد
 بیشتر و زانکه شتابان از صفایین نکیس
 بدخانی آید چشم نکیس **ترجمه** و دگر سوزان
 اوله شانی اعلا گویند و کم چو دین اوله اونا
 ولی فایده اوله عود دولت قبول در خلق که
 جانبدار خست الله بر که انکاح عمل خاتم کوریه
 مشر و بر به نام طغنه شاه الله صرحه حلقه
 بدخشی گویند و اول صرحه حلقه **دانا و بیشتر در**
 سوزان کشتی ملک مفسدانه کوره اوله
 اتی خور و غیر الله و عطا و سخا که قدرتی بند کج
 اوله شانی نه کمتر بایه و در و بش و فرومایه
ایر موبد و بیشتر در که سوز حاجت اولی
 سوسلوب و وقتیه مناسب سوسلک کرک
 تا که تاثیر ظاهر اولوب زبان سخندان لاسدن
 بخود و بیشتر دین بران اوله و بیشتر در که
 این سوز بده بلان ایندن جعفر و امصا تدبیر گفت
 بیشتر ندی خفته و دشوار و معص و شکل کارای
 ایواید **شعر** شنیدم که بشد زبان سخن

جوالماس بران و نفع کسین سخن میگوید
 بیشتر و دین را سوز راخ چرون کشد مار جا
ترجمه کشد مار که اجلیه و دانه سوسلک نفع
 بران و در زبان فید سوز خشی لایق بخت و دانه
 چهار بخش سوز آینه بیانی **ارسطا طیس**
 هر سوز که فکر و نظره سوز خشی نام اولوب بشود
 نفع و فایده حاصل اوله **سند و حکیم** ای که
 سن زبانی گویند طوت تا خلقت و دین سکا و راز
 اولیه و اول فتنه و ف که برکت عید بر که
 سوز بده حاصل اوله هر و اینم و کر سوز و اعوان
 صلاح قابل اولیه و عید مثل مشهور و که لایق
 صغیر الحرم نفع اگر چه زبان بر عضو صغیر اما
 نایه غطیم و کبیر **بقراط** ایدر عاقل فکر که
 سوز بده که سوزان جابین اندیشه فید و مقدر
 آسمان سوز بده تاجوانده و بار و کلمات اشتم
حکایت حشام خلیفه ملک رومه بر که کافه
 کوند و سوز و بویه و یک عین دانی بزرگرم شرم
 امیر المؤمنین الی ملک الطاهر ملک روم خبر کوند
 شاهان روزگار و سلاطین کامکار و ششام از

بر کار واد و کل چرخ شد کند و لذت قادر و توانا و حاکم
 و مستعان را و اولی شریحه بخاوش و و نه و جلد
 پشت و پناه اولاد است که سنی بو مغاوی نیم
 امین مسند بر کن جواب داد و در زیر سیم
 ملک الروم الی شام المعلوم خلیفه نامه گور بکن
 شرم و محالته مکتوب بجا کاند و نصحت بودی
بیمبرکس و انا ایدر سوز که فکر و اندیشه
 سولانه اند و هرگز ندامت اولیه و کفایت خوب
 و موجه جوئی و وقت طلوش اولاد فائده سینه بهایت
 اولیه **حکایت** معتمد خلیفه نیک ابو حاتم نام بر
 خازن نو ایدر خلیفه بر کون برش عود اح
 و انعام است بر خازن تاخیر امدت و برادر اول
 ایدر خازن التمش بکن افچیه بحسب به جاربیک
 شکر خازن حنفه بود ایکه بستی انت و امل
 ایدر **شعر** تنصفتی با ابا حاتم اول نصیرین الاحاکم
 ستم الفان ستری فاشم من مال هذا الملك النایم
نوحه ابو حاتم و الم حاکم کل بی انصاف ایدر ایدر
 خدای ملک نایک التمدن الوب و بر رسن
 فاشم التمش بکن بهای بر کون حاجب خلیفه

حضور رنده مسند بود پیشتر از او و در خطبه
 بونک اصلی نذر حاجب و خلیفه است بر رنده
 خلیفه برش عود احسان ایدر خازن ابو حاتم
 و بلکه و تقصیر تاخیر که سندی اول شاعر بود
 ایدر بستی اول وقت و ستم بر خلیفه است
 حاکم سیدر و ملک نایم کهیم حاجب است بر قلم اول
 خازن بود که ابو حاتم الکاشمش بکن و همسب
 صتون الدیر ان ملک نایم نیم ریزا اگر یک را هم
 ابو حاتم ایکه التمش بکن افچیه حاتم سندی
 و بود معتمد ابو حاتم غولت سب اول و در بر که
عباس بن عبید المطلب رضی الله عنه رسول
 حضرت علی السلام صور دیکه ایدر که
 رسول است یک دلدور و ایدر دل وخی اول و در
 ایدر سولید **شعر** سخن کرد و من ناهب بون جهنم
 جو مارست کر خانه بیرون جهنم که دار از خوش تن
 چون سزد که نزد یکتر را سبکتر کرد **نوحه**
 بر امر سوز اغزون جفته ایدر صفتان کهیم بستی ایدر حاتم
 ایدر ایدر او ز کدی سنی است افی یقین اولاد تیر ایدر
 زبانی **التج باب** حکمت و امثال و پند نصحت و در

منه و بگویند و بگویند که اگر چه خداوند عالم را
بنی آدم اطراف و اکناف و هر رت بر سر و نه میگویند
و بگویند در امانی و محفوظی که بگویند که در امان
و دنیا و هر که در کار و کارگاه و کل و ساعت
و اتمام حاصل و سود و غنایم من زنده و حقیقت
بل که گشتی امور و دست و پا که در مالکانه تصرف اینک
جار و اموال و زحاف و دنیا به مستعار در و
قاعده مسلم و مغرور که عاقل و دانا به لازم اول
اول که هر چند به رغبت برابر فیه و اول نشی
رعایت آنکه که موجب اند و محنت اول و رسول
فایده ای که بگویند که اگر چه فی الدنیا نکتز
الهم و آخرن یعنی اموال دنیا به رغبت غفله و محنت
و اندوه و مشقت آرزو پس عاقل و دانا به واجب
و مشرب اولن اولد که بر سنده که فوت اول
آنکه جزو تعب و محنت و کسب است و آنکه چون
باطل و فاسد اندیش کرده و تکیه ناکه غم غم
پیرایه دولت و سرایه دنیا و آخرت در غمت
پر کرده ضایع اولد **شعر** از پنج که نشسته به چار مدار
وز نامه جان خویش بیمار مدار آسانه کز زخم

تو و غم و اندام یکساعت عمر خویش را خوار مدار
ترجمه اگر چه خوش بمانی اولد افکار مستند
اولد شش ایند اولد غم و غم و غم و غم
و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
اولد شش ایند اولد غم و غم و غم و غم
و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
اولد و اند و کین اولد و کین و کین و کین
اولد و **ترجمه** و بیشتر و کین و کین و کین
و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
اولد که خوش و غم و غم و غم و غم و غم
و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
اولد و ان نیت انگه و غفله و غفله و غفله
و کد و شش و زکار و دین مضطرب و منفعل اولد
احوال جهان بر فساد و طوره مضطرب و مضطرب
و انار و بیشتر در عاقل کردن که اوقات فحشه
خنده و ساعات ترصد و کربان اولد و زبانه
ش و بد و وار که سبب تعب در و غم غفله و غم
وار که شط و سرور و سبب و حق سبب
کلام حمیدند و فرقا به چیدند و بگویند که غم غم
نگر به شین و جو خیر کم و غم غم و غم و غم

مرد و خواسته که انخواست کارش را آتیه
 میفرماید انخواستن موش و ای تنی دست
 دل نباشد بجای تو اگر بر آفرین سال و ماه
 و در و تن نفین بروی کنایه **تیر** هم سزایه
 دانالقه رنج درم جمع ایله چکلخت و ننج
 که ساکار و مال و منالک انکله خوش
 غلامه حالک هم از ماله را سر و تن ابرار
 الی بوش اولانک کوکل اولو طار غنی یخت
 تحین افور کر فقیره بی سبب نفین اولور
ارسططیس ایله که اگر دیر سبک کیم شرف و
 حکمت نزدانی سخی و جانبدار ایس ایله علم
 او اگر نکلدین غار ایله که دانش حرف در اصلاح
 ایله اگر چه غفل تحصیل ایله رسک و خلی غلامه اقطار
 غلامه اشتبار بسیار اولور بیت و صدک
 آفاقه غلفه صله بار سخی ایله که ناکه جاهل جریه
 سندی نه حک ایله سن قو که تعالی ان لم یکن
 و ابل فطل اولور و بشردر که بر کشی نک که
 نیت خیر اول و نیت شکر بر اول و زیاده طلب
 قلفه و جده اوله حق تعالی نویسنه رفیق ایله که

طبع است سر نه ایله بسبک انکله برور و طالع
سهم چنان کرد بر نوان شن آدمی که بر دار و راه
 سخی و غمی بران برور کس همان برور
 بناید هر راه کشش **تیر** قلو آدم ایویه
 باوزه صبر انی بوید بر کشش حق تعالی نه ایله سبک
 ایست بسوز اول نه یوله **تیر** دیر سبک را اکا
سندی ایله که کشتی کتر پاید و درجه ایله
 و خلق اچره مکرم و مغز و محترم ایله **تیر**
 سالم افطس بر کوبه نامون خلیفه بوکا انوار و کرم
 و احترام نام کوک تروپ کند و ایله بوکک
 الت نهانک فدر سالم افطس بوک کور و ب
 سجوده وار در خلیفه ایله که ار شیخ بوک نه محل
 سجد در سالم ایله که خاطر اول خطور
 ایله که بن قصابک قولیم مؤتمن عاجز
 اولور آزاد قیلوب بکا دستور و بر در
 عاجز و فده و مانده قدم آخر فکرمه کلدیکه
 امام حنیف حجه ایله علیه نک خدمت و ارم چون
 انک خدمت نیتدم اول خدمت و علم و فطیلت

بکاشند بود و در جبهه پیشدم که اینرا المومنین
 بکاشان آراختند و الیه نهال را فرو اولمیدن
 سجده شدند اندک **حکایت** اسطوخارین شمس
 نامشده اینک بر خط جلیقه موسی قلیبی
 شکر در گراشید که بو حاکم پسیندیده ایله
 بر خط جلیقه موسی قلیبی شرم اینم بین
 اسطوخارین ایند که شرم اول وقت
 ایلم که بر خط نقه ایله بر خط نقه ایله او نورش اولم
 ایلم بر خط جلیقه بله کرین بلیم **شعر** بیا موزنا زنده
 روز و شب چنین گفت دانا چون بکشد لب
 نهاده این خود چنین آمدست که از نه بدانش
 کرین آمدست **عجب** کمال سعی قبل هر روز و هر
 که بویله دیدر دانا آچدر چون لب اکا جهایت
 اولوب هر ایشده دانا اولکسن فضلده کوندن
 هویدا و میشه در که فید و نکت قصره بو اون
 کلمه نیشدیک **اول** هر کیم که منافقت قوله اعتماد
 قید و عرق نکت سوغه مغر و اول بر کار
 دشواره گرفت راولا که هرگز تدارک ممکن اولمیه
ایکجه اولدر کیم هر کیمک که عقله سلیم اولا هرگز

دشمن دین غافل اولمیه که دشمن بر زبان کسی
 که هرگز دوست اولم **او** **نسخه** اولدر که تحت
 مخلص و نه اینست دین از اجاب و لغو این
 لید و لب حاکم خاطر اولمیه که بر معنی غایت
 طاعت جهالت **دروغی** اولدر که **عجم** از دوست
 در غمی افکار بناید شد **دروغی** در غمت هر غمت
 اولم خوش و دل **نسخه** اولدر کیم جوهر دشمن
 دوست اول غایت نطفه که شرمک کران
 مباد که نقصان التف تنه محبتی نقصان
 اول **التبی** مشورت غافل و دانا و کامله ایله
 تانایستد این اولوب احسن وجهه بقصه و کره
 و اصل اولکسن **نسخه** اولدر کیم او دو که دشمن
 ممکن اولدر فی حذر الملک و الملک کیم بکاشند غافل
 اولمک که چون فرصت بوله اولمیه و که عدل
 کیم قسید **نسخه** اولدر کیم هر کیم ده که فکر
 صایب و ای ثاقب اولا هر کسی اعتماد
 قلیه **نسخه** اولدر کیم اولم منفعت اخلاط دوست
 غافل و بیوک زبان مصاحبت نادان و غافل
او **نسخه** اولدر که فکر او نمیش سورس هرگز نمویله

و آخرین ملا خطا آنرا هیچ برایشه اقدام
 انجید کر **طیورخی باب** یاوشایق و سلطنت
 بیانشه در پندشیده و مخفی و کله که سلطنت
 بر امر عظیم و ولایت ضبط انک بر سون
 مصلحت در جویند و خدا مرغای نک خلیج
 سون ستره طایفه که مخالف فرمان ایزد و منقض
 نص نبور و محبوب نصف و عدالت اوز
 اولانا چون رافت و شفقند و عدل و داد
 حاشیه نه خالی اولا خلاف امیس در علیه
 و بار خراسمه جویند بر قولی شریفه امارت
 مشرف و خلعت سلطنته مزین و مجلا قلوب
 اماکن او امر نواحیه متمکن و متوطن قله انک
 در جویی بنوت مرتبه سنده و سید و و جوری
 تعظیم الطیور السعد و الطیور الرسول و اولی الامر منکم
 سکنه و منسک و احکام نفوس و اموال انکم
 اوزنه نافه و جارس اوله هر آینه اول بنده
 واجب و لازم که حق تعالی نک خدشه و اعت
 عدل و انصاف و اخلاصت جود و احسان
 رعایت نه تفصیر انجیه و اعلاء اعلام دین محمدی

و اجرا احکام شرایع احمدیه سیلیغ و کوشش و طبع
 اوله کوشه و امور ایالتی شول منط اوزنه
 احکام حضرت رسالت اکامه طهرات و مقدر
 طوره و بولوی یقین بلکه وایه التفت و خردن
 برست برز که جویند و نفع سرایلیه فی مکت کوشه
 اکانت غیب و عقایه اکا اولوب اول علم کلام
 تفشیش و شخص اوله کرک جویند رعایت و ولایت
 مشعل اولوب مصالح ملک و ملت و عدل
 داد ایله انک عدلک بر کون ملک ثوابی جمله رعایت
 مقبول اولمش طاعت مفیده و مف و منایه حضرت
 رسول علیه السلام پیور شد که عدل ممال غنیه
 مزجاده سنین سنده یعنی باورن هکن بر سنده
 ایند و ک عدل التمس علیق طاعت و عبادت نه که
 بر دوام اولا اولی در خبر و کلمه که فی مکت
 کون اولن کشی حق تعالی نک شایسته اول
اولی سلطان عادل و رسول علیه الصلوة و السلام
 پیور شد که سلطان عادل حق سبحانه و تعالی
 هر کون التمس مجتهد مصیبت ثوابن روز فیلور
 پس باورن اوله و جبهه که مصالح مسلمیه

است تمام انچه گفتیم که گفته شد و نه در حق غلبه است اول
 اول که که همان قاضی در صراط المیوت که در نزد
 شکار و در آنجا **اول** که در قضیه که واقع
 اول که در حقیت و غیر اینست و فرض ایله
 برسد بی که که در قضیه را و اگر چه آن رجعت
 یعنی که از آنجا **یک** قبوسند و ارباب حاجت
 خوار و خفیه او و نقد از اجاب و احترام ایله که ناخیز
 قضیه حاجت و وزیر قیامت و از آن مطالبه اول
 که **حکایت** ارسطاطالیس اشارت بر نصیحه
 اسکندر را اینست حق تعالی در غایت است
 ملک مظلوم ملک فریاد از اعانت ایله **او** **حج**
 اول که که جمیع اوقات در مستغرق شهوات است
 و طالب مطالب نفس اولیه بلکه که سعی ایله که
 اکثر اوقات در تیر ملک و احوال رعیت نظر او معلق
 مصرف اول **حکایت** حکامان بعضی بر پادشاه
 پند و نصیحت اید و باینکه غفلت او بخشنه
 و آرمه ناکه مظلوم حضرت غزه شکایت اید و
 آخر و عاقبت خواب فلیله و او بر سر کن و خن
 بر مقدمه او بود که غم فدا و بر میه زیر که

عمود و است که بقیه بایان که گفته شد که مستحق
 بر و بود و در ششایک و بود و در حق اول که
 سعی اید و است که در سر و در حق اول که
 که **دور** که که در سر و در حق اول که
 و است که لطف و در ایله قبوس غف ایله که
 و بر رسول علیه السلام و در قبوس بر سر و در که
 هر و الی که که ولایت و رعیت لطف ایله که
 لطف ایله و غول و الی که که غف ایله که
 غف ایله **حکایت** هشتم امیر ابن عبد الملک مروانی
 خفا عظامه در بر که ابو جازم که اول عصر که
 مشیر نذر رسوال ایله که ایله که نداشتیم
 جهنم عذابندن خلاص اولم ابو جازم اینست در حال
 که که در سن شریعت و حیو اول که که به ظلم و
 تعدد ایله و صرف اینست ملک وقت مصرف صرف
 ایله هشتم اینست که بونی که رعایت ابو جازم
 اینست که اول که که جهنم خزان طاق که در
بش که که در قدرتی شد که شرع موافقت
 ایله ناکه رعیت اندر نشنود و خاطر اول **حکایت**
 بر وقت حکامان بعضی بر پادشاه نصیحت اید و

البته یکی حق تعالی مسند بر خشنود و اولسون و دیگر
 انک قوی کون بنی سبب انجمنه و حق تعالی رضا چو
 انک خشنود و ایلله **النجی** اولدر که سرچ بر افروز کند
 حق تعالی انک فرمانده مخالفین و اولور میسر
 و مقتضای شهودی موجب شریعت اورزنده
 تقدیم اتمیه و اگر شویله بر کیم شریعت بنی حکم
 اول سبب بنی بابت پدر خشنود و اولیه انک
 بنجیه و لکه اول شخصک کنه روانه ضرر اید
بدرنجی اولدر که چون اندر حکم طلب ایلیه لر
 عدل ایلیه و اگر مرجع طلب ایلیه لر عفو ایلیه
 و هر یک سیم و عدد ایلیه لر اندر هرگز خلاف
 اولیه رسول علیه السلام میورشد که العهده
 من الذین یعنی عهد و پیمان دین و ایمان ندر
سکرنجی اولدر که دیوار علمیه حریص اولوب
 موعظه و نصیحت طالب و راغب اولو و لے شول
 ممکن اولدر که شول عمل دین اجتناب ایلیه که
 کند و لره منفعت عاید و انجمنه انک رضاسن
 کوز لیه لر **طغوزنجی** اولدر که کبر و کبره کسین کند و به
 عادت قلمیه که بوندر خشم و خشم اورزنده موجب

کثرت خشم در خشم عدد و عقلم و هر خشم
 عقلم و شمس انک ضرر بنی نهانیه
 ترکی مستحضر **اونجی** اولدر که انک بنی کثرت
 ظلم اند و کثرت قناعت قلمیه حکم بنی و جهل ضبط اید
 و لایسته اعمال و کاروان و ثواب و خدملکار و
 خدم و خشم و خرم کیم به ظلم و تعدد اتمیه و لایسته
 مصاحب در اصحاب افکار صابیه و ارباب انتظار
 ناقصه اولو **اکابر** و میشد در که اعمال و دین
 و دولت و اشتغال ملک و ملت اصحاب پاکیزه
 راسر و سید سید نظام بولور و اولور و ثواب
 که قلا و سلطنت و پادشاهیه و فرانجه و کبر
 و اسطه سید نام اولور هرگاه که بر قواعد عمری
 اولو روز و روز آثار امر ایمان و اضع و اقبال
 و سعادت کوندر کونه لایح و امور دین و دولت
 مهند و احوال ملک و ملت مرتب اولو و زمره
 انام بل حسیله خواص و عوام اطراف و اکثاف
 عالمه و وضع جلال و حدیقه اقباله و تجار و
 الطاف شمیمند و اصف نعمت خط او فی
 و نصیب مستوفی الکر **حکایت** بر وقت

نوشته و آنه عرض ایلکه فلانک مال بی نهایت و آن
 نقیض حد و آنه در آن کتاب معنی دار فرموده
 بانی حسن خزانة عامه به تسلیم ایلیم نوشته و آن
 خاکی جوایزه است که خفا رکعت غزینة باد
 و بادش که کرد که رعیت عدلی داد ایلید اول وقت
 که مال حاجت اوله حسن وجهه المین
 آن نذر اگر نوشته و آن عادل عدلی پند
 فلسه ایدر جهانده آدین که استغنیه و برین
 علیه السلام تقاضایه و بایخزدیکه و کدست
 زخم الملک عادل یعنی دیکه اولور که بن پند
 عادل ماننده وجوده کلام پس بلکل و کلام اولفل
 که هر بادش که دین آبادان قله جهان آبادان
 ایدر هر کیم که جهانده عدله آبادان ایدر حق تعالی
 اندر راضی اولوب نام نیکنه محمد و موبده اوله
شعر آن فریدون لم یکن ملکا . ولم یکن بالعجیر
 معجونا . بالبر و البکود نامرئیه . فجد و احسن نکل
 فرید و نا **فارسید** فریدون فرخ فرشته بنود
 زشتک و زغنبر سرشته بنود . بداد و حسن
 یافتن او نیکنه . نو داد و دهنش کن فریدون یو

خبر و کدشت و آفریدون فرشته . و بیخ
 میک و غنبرون سرشته . بولیدر حدک و ایلید
 ایواد . فریدون سن اوله اسن ایلید و ایلید
 و بادشده اولنه لایندر که کند و حدک ایلید
 یضرب است که کشید و حدک و حاصل اوله لایر
 و شمل کسه که منتهک و عاقل اوله لایر
 کند و دزد و ایلید **حکایت** نوشته و آنه عادل
 عرض ایلید که و آنه خلعت نک سر ایلید و غری
 کیر و بخیل اسبای ضایع اولمش فی الحال
 غول ایلید لایر که بر کشی کند و اوین حفظ
 انیمه ملکینیه و جلد ضبط ایلید بیور **بوز جیر ایدر**
 هر بادش که ایلید کار اوله آفتاب عالمناپ
 کسیدر که ایر و شد و کنی یعقوب کوبنده در
اردشیر ایدر اوج فرشته بادش پاره عجب و کل
 اول عاقل و دانا لردن تدبیر و ایلید
 و بر دخی دشمنی قدر انکچون دوستد و معاوت
 استمدر دخی رعیتد ضرورت و قنده
 مال المهر **شعر** بود بادشاهی سختی ز کسی
 که داز که جز و دار و یسه اگر عام و ادر جمعی نو است

بدان تابد و کارش آراسته پس این است
 را که که دارد نگاه که بر عامه بر چون شبانست
 شاه جوهر و نازد جو خواهند اذو حق
 مردمان جو ز کذا و بگو **ترجمه** مودن مستحق
 باو شهادت کرک جمع اید لرجو قسیم و جوق از
 ویر هر گشتی جو ز مال منای کا کله خوش کچه
 عالمه حال کرک و اخر زیاده اید سلطان
 که اولش ر قومیست و چوبان قیور لر ویر یکید
 ش به طاعت جو مال اولیه طومر و لایت
فصل و سوال استید که دنیا و سکا نشسته
 خوب کلو ر جو استید استید که بر که کاه کار
 اولان این عفو الیم **ملک** **سند** مورد که
 سکا نشسته خوش کلو استید که بن راحه
 اولم و کیم بند رحمت و مشقت چکله نوشروان
 عادل نو قضیه بی عرض استید استید که بکا خوش
 کلن اول نشد در که بی بیم و بی کنه او لم
بوز **ترجمه** بگویند نوشروان انش نصیحه استید که
 منکام خوشونت و چشم و عقوبت و اوقات
 مرحمت و شفقت و عنایت اید و هر مقامه مناسبت

نیاز انی رعایت اید و روز و شب حق تعالی
 عبادت و طاعت اید و وجه و جسد اید که جهان
 منی اید و بر پس جهان بیست و شمر اید که
 بعد الحات حیات جاودانی بولوب عالمه
 افعال پسندیده و انانیت و یاد کار فو پس
مشعر زمانه که بر ما گذشت ما و نه ما ب که
 بگذرد و همچنین ما چنین **ترجمه** بخور و بخور و اید
 ازمانه نه بزیوغ اولو از قالد و زبان **حکایت**
 ابو جعفر خلیفه بر کون بر کن بکار کن قلند امر استید
 مبارک بن فضل که یکانه روز کار اید رانده حاضر
 بولند استید رانده المومنین حضرت سید
 المرسلینک بو حدیثی خاطر مد کلد سر خلیفه استید
 بیور استید لیم مولانا استید حسن بصیر رحمه الله
 علیه روایت قیلور که رسول علیه السلام بوزیر
 قیامت و جمیع خلائق بر حواء جمع اید و بر
 من در ندا اید که حق تعالی که اوز زنیار منی
 اولن کسند لرقصون جد اول عقوبت مستحق
 اولن کسند لره عفو و رحمت اید بر یک نیز قلند
 حق تعالی اید که چون بوزیر مجلد سر عفو استید

بمن دخی بوندک جرایم عفو ایستد **دیه شعر**
خردمند گویند که پر غمد و دل بود باویش تر
و این را نهاده بهین کار اندر جهان آن بود
که مانده کار بزوان بود **بهرج** و در غافل که عدله
ایده داد کار اولر انکه دین و دولت آباد چون
اولد بر عدل کار حق تعالی جهانده نشد بود قدر اندر
اولی **اوجی باب** پادشاه پیر خدمت ایملک بایند
پوشیده و مخفی و کله که پادشاه کامکار و سلطان
روزگار خدمت طلق کار خطرناک و بر دواصلحه
هر کجکه پادشاه هر کس سینه و عقبه علیه بند
خدمت قبله اولر که هم صد و خطر و محنت
و هم مسند کبریا و دولت در و معنی و نذر که
رسول علیه السلام بفرموده که من اقرب الوب
السلطان اققن یعنی هر کجکه پادشاه عالمبناه اولر
دکاهنه فریب رفته **وف** و در بعید و کل و عیده
مثل مشهور در که من شرب کاس الملک احرق
شفا یعنی هر کجکه کاس سلطانین بر قطره آب اچ
دانه او دره **شعر** شنیدم که آتش بود پادشاه
نیز دیک آتش که جود پناه **بهرج** دیند و در که آتش

پادشاه **کسند** به آتش اولر پادشاه **کسند** که
تقدیر یافته و حکم بر داشته بر سینه و کت جگر کشد
پادشاه پادشاه **کسند** او **کسند** جگر او **کسند**
اول شخص کر که هر کس بر و فتنده و هیچ بر
سینه پادشاه مخالفت قبله که رسول علیه
السلام بفرموده که ان ایملک لیغضب علی من
خالف الک سلطان یعنی خداوند زمین و آسمان
خشم ایملک که که مخالفت سلطان
و پادشاه خدمت فام نام کو ستر که اقدام
کو ستر که اقدام ایملک سی واجب در که بو
اون فاعده رعایت ایملک خلاصه سین کند
شمار و دنا ایملک تا که پادشاه یک خشم و عتاب
خلاص اولر **اول اولر** **کسند** بر حاله و پادشاه
افعالند و اقواله منکر او که اگر مطایبق
شعر بنور دخی و کله بل که آن ندیج و نانی
ایملک ایملک **ایملک** شول کو از عیوبیت رانی
کتاب رعایت ایملک پادشاه یک کو کله
استمالک و بر یک عیوبیت قبله **اوجی**
حج بر حاله پادشاه **کسند** کسند و مخالفت

در بنی اولد که هیچ بر وقت به بادشاک
 رعایت به خواولب انک چشم و عیان
 امین اولیه **بنی** اولد که بادش حضورند
 دلنی کند و ده طوب کس چشم و عیان
 زیرا که بادش حضورند که چشم انک اکا و شتر
 معنی و کل **بنی** بادش پک فرمانه کو قولغ
 طوب جمیع امر به او امر نه امثال ایلیه
 بد بخ اولد که بادش به بر بندیه مصطفی کور
 خضوع و خضوع سوز بادش پک ردیه تحالف
 ایدوب مجتسمیه **بنی** اولد که بادش به
 جوق حاجت اولیه ناکند و نک حرمینی بندتیه
 و اگر به حاجتی روا اولیه اول سید بن الجوب
 خدمت نه نکسل انیمه که کند و نک پلا کند مودر
 اولور **طغوز بنی** اولد که بادش پک خدمت نه
 بنک و خور و نک ده و بلغی عادت قیلوب
 اند و کین و برشس و و اولفد بن اجناب ایلیه
اونجی اولد که بادش پک خدمت کار لیده عداوت
 قلمیه اگر شود عداوت و ارسه بادش حضورند
 اطله خصوصت قلمیه و انک خدمت نه بادش به

سوز سید و ک وقت بر وجه عرض اید که نصیحت
 طریفه از الوب بن مصلحت منضمین اولی
 و هر حاله رفیق و مدارا کند و زنه شعار و شمار
 ایلیه **شعر** چون کنی خدمت ملوک طلب **شور**
 آتش که سوشن سلب **چون** دانی خویش دارگاه
 چون برونی فرار دارد و لب **ترجمه** هر که آید ده
 خدمت طلب **فیله** اول سپهر کند و زنه سلب
 اچو و گیر سه یومه کوز لرنی **هر** شش طلبه چغنه
 بغلیه لب **ادب** هر بریده مفید و خوب در
 خصوص که بادش پک هر حضورند غایت مرغه بدر
 و یقین بل که سلاطین روزگار کن خدمت نه
 اولوق عظیم دشوار در **شعر** نو دانی که بر در که
 شهریار **بود** خویش تن و اشین سخت کار
 دل از بهیت نش خیره شود بد و چشم بند
 تیره شود **ترجمه** یقین بل شهید این کند ابرار
 اولور خدمت نه اولوق سخت دشوار اولور حشید
 سینه بران اولور رثه و قور قور سندن دیده
 کیر بیان اولور رثه و قور سندن دیده کیر بیان
افس **طوب** انیمه که عاقبت اندیش اولی

پاوست پدر نه دكلو دل ريشن ايه دخی انگايه بود
 كلمات اخير سوهر نه دكلو پاوست پدر نه لطف غنايت
 و نوازيش اور غنايت كورس اكاغرا اولمزه نه دكلو
 بقره اولمزه اكار بوده اولمزه تقويه خطر نباهه
 در وانكرك قبوليت و نكته لان و هوامنه نه نهاده **شعر**
 اكر پاوسته را تو بايشي بسره عجمي ترس از و كر
 بسايدت سه **ترجمه** اولمزه نكته دخی سكه بايشي سن
 اكر پاوست كركه قل خدر سن **سند باد حكيم**
 ايدر پاوست هره خدمت انك و دياده تجارت
 ايلك و عيانه باز واصل نه ترك تازن قسوق
 كار خطرناك و عظيم جهنم كه **فقاوس حكيم**
 ايدر پاوست يك رضا كننده اولوب انك كوكله
 مراد نجه خدمت انك خدمتكاره نيك تخليق و اولو
 غنيمت در **سقاوط** ايدر كه پاوست يك بر خدمتكاره
 كنه كار اولمزه پاوسته لطف ايدوب كنه بن عفو
 ايد اول خدمتكاره واجب اولمزه كه مقارنه
 بايه بر دخی اولمزه قصور زلنده بولميه **شعر**
 برايي كه مراد نه ايه سه بران راه نيريش نبايد كند
 كنهر كركه دمی و بر تو كند نش **سنايدت** هر كره و باز

گشت **شعر** هر بار بر تو كند ز كيم زرد نه آهوه ساه
 سبز خود **پيش جان** از كرده يكي ريش **عجلال**
 و بازه بخور دست كس **ترجمه** شو بولمزه كه بر كره ايد
 زبان دخی اولمزه كتمه كاروان شو جرمي كه كركه
 ايد بر كشي كركه نه دخی قلا اولمزه ايشي آني ضمه
 نه بار خاله سكا كه سر له آهوه بولمزه يك پيشما
 اولمزه نكته كن كنه عجمي كه بر كره اجيدره اهل يقين
اخلاطونه ايدر پاوست هره خدمت انك منصور
 و كل الا اوج نكته ايد الين كونه چشم و زباني نگاه
 طمعه **موبد ايدر** خدمتكاره حاله پاوسته فخره
 فال حضور نه چشم و عتاب ايلمزه اجتناب ايلمزه
 نسبت اولمزه بر قطره آب و پاوسته بر دريائي
 بي حب بد **شعر** ايد بولمزه ماندان و اور سر كه چشمه
 سوز زرف در باير **ترجمه** همانا سن آني ديوانه
 بلبل كيه ريش چشمه بخره مقابل **عظيموس ايدر**
 خشمك اولمزه ديوانه لوق و اخير پيشما نطق در
حكيما ايدر حق كفا را و كره كه حد دانسته و يانك
 پاوست هره القايه را راند دخی سمع قبوله
 اصفا ايدر كركه تشبيه همان بر مشت كل كهي در كه

نزد یار و چلبه را اگر انده ایمن سر دخی آثار قیام
حکیم و میسر دور که بادش بار مصلحت نه
 طغر و لغه نه و استقامت نه یک نه یوق
 زیرا که استقامت مبداء هر خصلت **شعر**
 از دوست بهر زحمی افکار نباشد و زیار بهر حوری
 بزار نباشد **نزه** دوستک نه زحمه افکار
 اولی خوش و کل و جو ایچون و له اردن بزار او
 خوش و کل و دیدیکه فرید و نک سرائه و یارانه
 بودیت نیز کشت **شعر** بود دوست مرد دوست
 چه نه نه از دوست مردم که باشد و **کریم**
 قلور جانی یار بار بار بشمار شوکیم جانم غلامه اکا یار
نور زهر ایدر که آدمه ش در محنت و دوست
 فراغت جائز و کل اگر برایشه راس و تدبیر احباب
 مانده آفتاب عالم ناب روشن خالق و بر
 دیشد در که بر کشته بزار یار و خادار اولور سه
 چوق و کل انامیک کشیده بر دشمن دخی اولور سه
 و شوار در **افلاطون** ایدر که صداقت و عداوت نه از
 ایدر صدق انار دانش و معرفت **شعر** که مرد دوست
 بلا دوست اجامه و ان پند و ست به از

به از کوهر اجند که هر نکوست **نزه** یقین بیل که یقین
 نصیحت و دست ندون کشی به یکدر دور و کوهر نه
 عاقل که کرد که دوستی فاسد و لوب اندر بیل
 دشمنک عاید اولیه **شعر** بران دوست که بهر نه
 زبان بود دوست دشمن بود به گمان **نزه** شول اوم
 که کوهر لایه سود و زبان و کل دوست دشمن
 اول به گمان **منوچهر** عاقل بهر سخن کوهر که
 یار بر سبب و دشوار اینست شش بر اگر اندر یقین
 سه دخی اولی بخت نه فراغت ایدوب اکا غیاب
 انیمات کرک و اگر سخن عتاب سه دخی اکا خشم
 عتاب انیمات کرک که دوستی مصلحتی اولور
شعر اگر از مردیش و یار کشت مثال از کتا
 که بر و کرد کشت بران کت گرین بود و کمر کن و کر
 و کر نه بانه پیاده از دوز **نزه** شوشه که کم سبک
 بود که سکایار اگر جریمین بود کوهر سگ اولی افکار
 آنه ترک اندی بود سگ زیاده فیور سن ایکی مکر نه
 پیاده **فیقاوس** ایدر که دوست ندن بر جریمه
 صادر اول اول سبب به اندر اخته از ایدوب
 و از کلمک و دوستی غلامتی و کله ریل رفیق

تفقیق اوله که دوسته بر تفسیر واقع اولحق
 انکست حاجتیه از احتیاجیه **فرد و نیک** تفسیر
 یازدهم که از فی تفسیر انچه تحت مخصصه او ضایع
 تفسیر انکست و خاطر اندوز نجیب و دوستی تحقیق
 سزگ و ما با بعد ما و انقدر **حکم** و بیشتر که
 هر کیم کیم و کیم بود و دست حضرت اولیه
 اندوز دوست خلق و ان نیت کلیه **اول** عقده
 زیرا که احکامات مصاحبتی بی منفعت در و آخر
 عاقبتی و حشمت را اگر شود که احق ایام و دخی
 قصاید رسیده اند و انقدر احتمال و ار که بر وجه
 افدام ایله که مضرته منفعت ان زیاده
 اول **الکلی** نیک خور اولقدر زیرا که مردم
 بد خور و بدست و صداقت متوقع و کله
 جوهر بر جزئی بی منفعت و مسکد اول بر لکله ده
 جمله حصصی ترک ایدوب جمیع سابقه و انکست
 بالکلیه جبار منشور ایله **نویسنده** تفسیر و نفق
 و سکونت و انصاف و معتدل اولقدر زیرا که
 ستاننده و ظالم اوله اندک سزگ و دوست خلق کلیه
در دخی اولدر که انکست نام مصالح مسینه سعی

ایتمک واجب اوله و معاصی به سزگ و کله امر است
 و اریه دخی تفسیر انقدر و اقرار اولوب
 خدایر ناگدن عزوجل بی باک اولیه زیرا که کیم
 است تفرقه قوسی اولیه اکا اعتقاد و اعتقاد و جانا و کله
 و خدایر عزوجل بویترشدر که **اول** قطع من انکست انکست
 قلبیه عن ذکرنا و انتیج سواه **حاکم** **باب** حقوق
 دوستانده در اول دخی اولون نوع اور زنده
نوع اول دوست و دوستی بولنده مال و منال
 خرج ایتمک در برحد ده که اسراف اولیه و بومض
 شرایط مصافات و افاقت و اداب موافقانه
 درجه اعلی و مرتبه علیا در و خدایر عزوجل اندک
 حصنه و ثنایدوب بویترشدر که و بویترشدر علی القسدم
نوع ثانی دوست و دوسته مهمات و حاجتانه
 معاونت طلب انیمز سوزین استعانت
 ایتمک در اقل شول شد طله که کو کلی ده و جنبی
 کث ده اول **نوع ثالث** اولدر که دوست دوست
 حصنه که یکجک انار کویسته وب انکست معاصی
 و انکست ایدوب اظهر انکست سزگ ایله و حضور زنده و دوست
 شد لظن بخیر رعایت ایدر غیبت و دخی اوید رعایت

ایلیه **نوع رابع** اولد که دوست دوسته صدق
 مضایق اظهار شفقت و ابراز مودت ایلیه و رسول علیه
 سوره شد که ادا آجب احکم اخاه فیخبره یعنی حق
 بزرگشی بر کشیه محبت و مودت ایلیه اکا حسن
 اولد خبر ویره **نوع خامس** دوست دوسته صلح
 دین و دنیا لی تعلیم و تفهیم انگیزه زیراکشی
 دوستن جهنم غدا ایندن خلاص انک و دنیا
 المندم فورتر مقدمه اولد در **نوع ششم**
 اولد که اگر دوستی بخت و ذلت و تقصیر حادث
 اولد و سه افره عفو ایلیه و اگر ترک او امر و واجب
 واقع اولد انک دوستی بخت مکرده کور و بانه
 اندن علقه و تمسک **حکایت** ارباب فضیله
 بر نه سوال ایند که کفشان و انما معاصیه مفر
 و مناسیه به مرتکب در پنجهون اندن دوستی
 قطع اتیمز سن فاضل جوابده ایندیکه اول
 شد یکجمله دوستی که فضا یینه محتاجه
 شرط محبت اولد که بر اندن قطع مودت انیمه
 امید که خلاص تعالی اکا فضلن ن توبه
 و اخلاص و یرو ب آن جهنم غدا ایندن خلاص ایلیه

نوع سابع اولد که دوست دوستی دانا
 خیر و عا ایلد یو ایدوب انک غیبت بنده اولد
 دن داف بن رعایت ایلیه خصوصاً که رسول
 علیه السلام سوره شد که غایبک عایب
 حقیقه و عکس منی متجا بد **نوع هاشم**
 وفای محبتی رعایت انک در مشروط و فار محبت
 اولد که کیم کند و کمر قرض اولد و قرضیکه اول
 دوست تلقی او غلامند میراث اولد و رسول علیه
 السلام سوره شد که الحسب بنوارت یعنی دوستی
 اولد که اولاد او را ناسنده میراث **نوع نایم**
 ممکن اولد چنه ارادن تکلفی کو ترکدر زیراکه تکلف
 عرف ناسدن اینک تحسین معناد کل **نوع شاهر**
 اولد که دانا شعله محبت دایلیه که دوستی
 حقوق و ادای نمکده قصور کند و دندر و دوستی
 و اعانت طلب اینک عادت ایدنیمه که بوخته شتاب
 طمع در **شعر** هیچ شاد نیست آید در جهان
 برتر از دیدار و دوستی و اینک نیست بر دل تلخ
 از فراق دوستی پر خضر **نوع نهم** جهانده هیچ
 بر ننه بولنم که یک اولاد وصال و ستلردن و جز

برسنه یوقدر کیم اول تلخ فراق دوستان بریز
یہ بھی باب عداوتہ وانک کیفیت واسبنہ
 بیاسنہ در بکل واکاہ اول نفل کہ دشمنک
 کا ر خطرناک و موجب ہلاک برعسنی در خصوص
 سلاطین اور ناسنہ شوال جہتہ نیک اندک
 عداوتنہ لازم در کہ نفوس و اموال احاد
 معرض افتہ و غارتہ اول و امانا وسع قدرت
 و امکان استطاعت اول کہ فی احداثک
 رفعت نہ خلل و یروبانی ہلاکہ برقمہ
 س عید در لاجرم احاد در فی طریق خاصہ
 وسیل میقاومہ فی الذہن قوموب محاربتہ
 اقدام نامہ قیام کوستہ کر کن پس
 نتیجہ عداوت طرفین نہ اموال و نفوس
 معرض افتہ و غارتہ اول و لوق در تن و کلد کہ
 بونک امنائے افعال اقدام ایملک عظیم خطر
 نا کہ پس ارباب عقدہ و اصحاب خردہ و اکب
 و مناسبات و کد کہ الذہن کلد کہ عداوتن
 بر سیز ایملہ **افاضل** و میشد در کہ عداوت
 قطع ہستہ و عداوت ایملک ایو علامت

و توبه خصلت قبله زیرا که کسی دشمن عقد
و عهد ایمن است عداوت لازم و رسول علیه السلام
سپو شد که ایمنی ناکمل محسنات کما ناکل النار
الحطب یعنی حسنه شوال او د عودت
یاد و گویی بی پرس فاضل و امانیه واجب بود که
عداوت ندر حاصل اولور و امانیه زنده گاش
نه و جهل فله نه آتی معدوم ایله **حکما نوان**
د شد در کشت عداوت بشن نشد در
او تکه بر کشنیک و او منانه طمع ایدوب بلا
سب قتل نفس قصه ایملکه را اینجی غیر کمال
و منان الفدر خصوص خلاف شرع اوزره
اولا او خنی ظلم و تعدد در خصوص که خلاف
معارف اولا و در دین امیه اندر و گشت نه
نویسه ایملکه بر شیخ سوز خوشنود سولمکه
نه و کلو طریق معذرت اوزره اولور و دینی
اول سینه که اوقات و ساعات قابل و کدر که
کشی عداوت اید و امانا و سر حاله و معاذیه
مشارت و ایدوب مخاضر و فخر ایملکه
اشغال کو ستر تن راست کلمه ایله اول

کیفیت معیشت اولد که اگر دشمن شکله
عمد و بجان دخی ایله هیچ بر نماند اکا اعتقاد
ایتمک جائز و کل و دایما اندر خدایتیمک و احد
و اعدایک کو حکم سوزنه و ملت و دله مغرور و لطف
مقتضا و کل زیر اتمکند که عداوت ایتمک کو کلند
متمکن اول اطلب را تکه مانع واقع اولوب
با طمندن عذر مشغول اول **حکما**
و نمشد در که شول عداوت که فعل و جله و مکر
و ضد عه یه اول ایتمک تاثیر زیاده اول شول
ظاهر کوشش و قویله اولند و عذر و مثل
مشهور در که **شر الاعداء** اخفا هم یکند
یعنی اعدایک بر ازمز اولد که مکایه کنه اخفا
ایله و دشمن عرض ایتمک اندر غفلت جائز
و کل **شعر** هر عطای که دشمنست بخش که نباشد
چنان عطا ید و دست کر بر توار و نوحه
کنند به که دشمن ترا بخشید **ترجمه** کر عده و ساک
ایده وجود و سخا اول سخا اولیه اولی

هر نه و کلو اید رسد دوست جفا بکند اندن
که دشمن اید و وفا **ابو مشکور** اید **شعر** به دشمن

بر استوار رسد باد که دشمن و قیمت تلخ از آنها
ز دشمن کر اید ترانیشکر **کامنه** بر که زهر است
او را مخور **ترجمه** عده و یه جبهه است اولیه
مغلوب که دشمن بر دخت تلخ بر دور اگر دشمن
اولو رسد شهید و شکر **سکا** اول زهر فائده
بتر در **سقا** اید که دشمن مرکز راست اولند
و حیران اولوب اندن و فاکلمه و عده و دن
ایلمک نفع ایتمک مرکز جائز و کل **شعر** وین
فار وین اید عده و هر نه و کلو ملاکت و مدالاید
میل و حجاب کوسه تر رسد اولف راندن احباب
و احتراز ایتمک کر که عداوت ایتمک کو کلند
محکم و بر جبهه نهادند و مستحکم اولند که
سینه سی سینه بر یاک اولف مقصور و ملکن و کدر
شعر هر آن کسینه گزول بود خواسته
بنشیند هر که کسینی کاسته

کسی را که باشد ننگه از خویش
بکمال کار دشمن ننگه از پیش **ترجمه**
شو کینه اگر منش اولیه سینه اید اگر سینه مرکز
او کسینه شو که استر کند و سینه اوله ناظر

ویدر کوه یون دشمن ابش اول آخر **افلاطون**
ایدر دشمن نه اول وقت حذر انکث کرک که
سن که خوف اقلو دکل دیو امین اولاسن
اول سکامی باکو سه وب مدار اقصه ایلیه
شعر دشمن زشت فعل خوب و سخن . پاره آمنت
ز اندوه بهمانند و ز سر دشمن دوست .
بنو دایم خلق از خوشنود **ترجمه** دشمن زشت
فعل خوب سخن صناسن ز نکار آسند
شود که دوست اوله کاه که دشمن دوست صفت
آنی که دشمنه **افلاطون** ایدر هر کاه که محفو
و معین اوله که جد و جهد که دست دشمن سندن
کساک ممکن اولیه فرصت ال و برنجیه دکن
ناچار اول الی او پاک واحد **شعر**
بکفشت دانا را این بر فوس که دستی که
توان برید بر فوس **ترجمه** کز آفتن و میشد
اول سخن گو که گشاد و دکل الی اوب باشد قو
کلیشه **رومنه** ایدر که **شعر** انکه اداغم که
او هم دشمنست و ز روان پاک بدخواه منست
هم بهر که دوستی جویش منم سخن بهنیکه کومیش منم

ترجمه هر کبھی بلیسم که دشمن در بکار ایستد
دور لو سو وطن بکار کومترم دوستی جانینه
اکاه هر سوزر آست سوزد و نه اکا **افلاطون**
انیمت که شول عد او نکه تقی و مدار ایله اول
خسوت و خجاصه یل اولت نه بدتر اوله کورمز
میسنگی یل نقد قتی اوله برانجه او غریب نه
بد قدرندن برنج بهر اغن و دشمنه آه صومزم و آهسته
لغده که التندنه آه عاقبت آنی یردن قو بار
ترجمه **شعر** نر می بسی چیز کر دین توان . که
بسم نه انش بگردن توان . نر می بر او بسی
خبر مرد . که توان برآر و بخت و نر **ترجمه**
نحو مشکل اوله لطفیله نشان نجه آباد اولور
عقیده ویران شوا ایست که اولیه جنگیده حاصل
کشی لطفیله دوسته اوله و اصل **شعر** **رومنه**
ایدر جد و جهد انکه غضبان دشمنانک اولیه
زرا که غضب و مر مقصود سر نیره و دیده عقیده
خیره ایدر اگر بر کس دن مناز اولس مکافاته
اینگه فرصت وخی ال ویر میسن آنی زمانیه
حواله ایدر که انتقام انبار روزگار ایام صندینه

بیکر قیام **شعر** که از کسبت بد آید روزگار
 بسیار که روزگار ترا چاکر کسبت کند گذار
 نگر که خشم نگیرد و تنگ دل نشوی که بخت خفته
 زمان تا زمان شود بیدار **ترجمه** اگر از بیدار
 سکار بگردد و نه آزار **حواله** ایله آن روزگار امریار
 صفت طول اولو بن اوله تنگ دل نهار که بر دم
 اولینه بخت اوله بر زمان بیدار **افاضل** و میشد در که
 دشمنه نه مار افیسن احتراز ایدر کبی حذر
 انکاک کرک ناکه دکن که روزگار مصادره و اقل
 دولت موافقت ایله چون وقت ایرتوب
 فرصت ال و بره انقاص المذاق ام انکاک
 کرک **شعر** شنیدم که دشمن بود چون بتور
 چو کاه شکستن بنای مشور پس انکه چو خواهی
 که تو بشکستی چنانکه گنه که بر شک خار از نی
ترجمه و میشد دشمن اولو پس چو بتور صفت و قبی
 و کلکن ایله زور چون ایره وقت فرصت ناکه
 کته ترماشدن طنه جلفل سن آن **فصل**
 و میشد در که هر سخن ایام موافقت و فتح و نصرت
 معاونت ایله به اندیشه حق عیب و کل حق سجا

و نفا و آن مجبده قصه موسی ده بوزند
 ففورت منکم لما خفتکم و میشد در که انکار
 محال اطلاق منک بن المرسلین یعنی ففورت
 مقاومت انکه طاقت اولیه پیغامبر کرک
 سستی در **فاحشو** ایدر هرگاه که دشمنه به
 وقت مخصوص و محاربه قلعه سن کند انکه سدی
 اکا نسیم ایدر و بکسن سستی نه تیر بلا
 ایله سن **شعر** دانش بود اهن آیدر که خشم
 دادینه بنا هوشیار **ترجمه** و کل عاقل شوکم منکم
 کیسه و بره دیوانه ناک شمشیر انیه **فصل اول**
 ایدر شول صداوت که مخفی در آشکارا خضم بوز
 اولن مخاصمه دینه بدتر در زبیر که سخن و کلمه محظنی
 سوزنور سه حضومت اول و کلمه ناده و قور اولو
شعر عفا انده دشمنی کو آشکارا
 غایه دشمنی از کبر و از کین
 تغور از دوستی کو دار و از کید
 دل پر کینه و الفاظ شیرین
 که ان دشمن بسی بهتر ازین دوست
 بحق سوز طایه و یاسین **ترجمه**

ای حجت اول عدویه کاشکارا. سکا و شملک
 ایدر کوستر کین. و لے شول دوسته صد
 لغنه اتنه اچین بر کین ایدر سوزینی شیرین
 عدویک انجلین دوسته دن. بختی سورده طایا
 و یاسین **بوزجه** ایدر که دشمنک کوز بر سنک
 ایلکک که رز و قول اغر هرگز ایلکک استمتر
 و لے حقلکه خیر سولیز و کوکلی سنک خصوصه
 ایو فکر ایلز و سز کر که عیب بدوب ادنی عیگی
 اعلی کور **شعر** کند دشمن بکفتن توانده ای
 دروغی که بار استاید سبی چه چاره است یا بجز
 خامشی سبید که باشد اربهور **ترجمه**
 کچی عیگی کور و دشمن بزرگ. سنک ایدر خوکوشک
 آدینی کرک. جنسکم عدو قله ار استه. یلانه
 سوز لر بر کوزه دوب ار استه. انک چاره سر
 ابرم اولفد در. جدل ایدر انکله احمق در
افلاطون ایدر که چون دشمنه نصبت بولوب
 اندر انتقام الموقصد ایدر سن دخی تعجیل
 و شتاب اینم یوب اندیشه ضواب اینک کر کین
جعفر صادق ایدر که آتی لا ابادرالی قضاء حاجه

عدو و خفا و انیم یستعین بغیر فرستخ منی یعنی
 فتن عدو مک مصطفی و کشته انک انما منه
 استعجال ایدر تا بغیره التجا ایدوب بنده زینب
 نیاز اولیه **ابن عباس** در سر استغف ایدر فتن
 دشمن سنک مشوره ایدر ارش و صواب ایدر
 مانس ناجور اولاسن دشمن خود انک خلافت
 ایدوب مقهور اولور **حکیم** **بند** ایدر بر اینک
 آهسته لغز و مدار ایدر حاصل اولاقطعا اندر تعجیل
 روا اولیه زیر انجیل سید از سنه و بچوق
 بلال پر بار اولور **شعر** نرمی چو کردی نه شد
 روزگار و درشتی و سختی نیاید بکار **ترجمه**
 چو سنه چکیده ایام کردی کر که کم خوشونت ایدر
 سن سن **اردشیر** بر کرک لشکر نه نامه کوند
 و ایند سر سز سر مرکب صبره سوار ایدون
 و ادنی ایشده اعلای ایشده اندک ندبیر اینک
 ناکه مراد حاصل اولاقطعا **شجاع** ان
 که دل ناشکیا کند. باقتضی اندر مدارا کند
ترجمه بهادر اولور که اولک ناشکیا قید اشفتل
 اوله مدارا **حکما** ایدر که کن بحر موقانده.

بر باغچیل و بر چقال مکان طلوع شد و در هر باغچیل
 غواص وارد میاید که بوی قوت اندک چون بر نای
 شکار میاید و در کف رود که بر چقال پیش
 که در سندن چقبول اولی قیوب بهمان اولو
 بر چقدت چقال بوجر کت قیوب بخیل صبر و مدار
 قیوب در و دائم اندیشه میاید و دیکه اکابر مکر
 و حیدر میاید تا اول آید چقال بدفعال شرنه
 امین اولو بر کون کند و کند و به فکر میاید
 ایندیکه اگر آخر کار ترک دیار میاید و بوی متعاشی
 چقال بد کردار نسیم ایلم بود خه بر اولو ملا متعاش
 و نیم بوجاله دوستندم غمگین و دشمنندم شادان
 اولو که و و اما بوسر کند شتم جمیع قوش را و رسته
 بر بویک حکایت و داستان اولو **شعر**
 بتر و زکار ان شمام سخی
 که بر کام دشمن گذارم دخی **ترجمه**
 دخی بوندن بتر نه اولو دشوار
 که دشمن ایره مقصود نه ایبار

و مردم سر فراز اولو که عسدر نه جغ از هر
 نایسه خانانند و بگور و و میشد در که نک نام

لغز اولو که بلدره بنام لغز سلامت
 اولو لغز اولو که در **شعر** بنام نکو که نسیم
 رواست بر نام باید که تن مرگ راست
 چنین گفت خد که مرد در بنام به از زنده
 دشمن بودت و کام **ترجمه** ایو او دیکه اولو سکدر
 اولو که خاله و همین آو اولو مقصود ایو او دیکه
 کتک بوجر انده یک اول در لیکن اولو
 شت و دشمن پس شمدن نه بر اولو که
 بن انکه حیدر و تر ویراییم نچه که اولو بجا
 ای **شعر** بیان زخم بولاد و دست و راز

ز سر هم بولا و دارند باز **ترجمه**
 دلبره و جگر لرغ و سخته صور انکه ندی باشند
 آنه پس بر قوش و دعوت قیوب چقال
 رسا که کند در مرا که واروب بوندرک نابین
 مصحح ایله ایند سر دین که بونچه زمانه
 برو بودیار و شکله هموار از بر هر مر رعایت
 انک او ز عجز واجب و حضرت سید

المسلمین آیت شد که بن تمی ایلم که نو لیدر
 حمایت به یون میراث آیدر و عر به مثل مشهور

خدایه کف الا فرغ از ایران یعنی کشی
 همه به لرزیدن ریج و مشقت و درد و سختی
 از اینک طریق مروت و مقتضای قوتند
 او بد اولی سنان رضا که اولی نیم مقصودند
 کل قول قرار ایلم که بن هر کون ایکی کرده شکار
 ایلم و بر سکا و بر بکا اولسون باقی عمر
 کوکل خوشبختی سنان براراده بچوره لم
 چنان دخی به معنای رضا کو سرب بالغید
 دوست و آشتی اولد س بالغیل دخی اول
 ایندی یکی عیب اوزنه کونده ایکی گره صید ایوب
 برین کند و بر دس و برین چنان و بر دس
 پس بر کون بالغیل شکار که دس چنان
 دریا کناره انتظارید او تور کن کوز لرزه خواب
 غالب اولد سرب او بود و بر چو بالغیل
 شکار و بر کله بر کوزیکه چنان فارغ الال
 بنشین او نور فرستی غنیمت بند سرب
 چو دشمن بدست او افتد نو زور کن
 که هرگز نکند در پاهانایک **ترجمه**
 چو دشمن الکه گرفتار اولد و نه فکرم جنگله نایه

اما بالغیل جنگال اوروب هوا به کو نوروب
 میان دریا به الت سرب استد کی بن هر کون
 شکار بنوندناید بن اگر سنان دخی مقصود
 دس سنان شکار ایلمه چو بر قدر و کت سرب
 غرض به حکایت سرب اولد که چو بالغیل و بنجلد
 مدارا قیصد آخر الامرا که خلفه بولوب مرادند
 و اصل اولد سرب **سند باد حکیم** اید هر بار که
 دشمن سرب امین اولد سرب و اکنه سرب کین
 الحق مراد کن اولد اما هرگز قستی سوز سوزیده
 تا فرصت ال و روبر مقصود کن حاصل اولد
شعر چو رها را گشت خواهر نکر
 نخواهی باشی مکشیر
ترجمه اگر روده قصد ایست از جان
 خطا بکند تو آدین شیر غوان **سکنجی باب**
 او غلغله نصیحت و تربیت ایتمک بیانده در
 شول سید که فرزند و پسند مادر و پدر
 فتنده و ذنبت و امانت و امانت ختم
 با که هر کون بر کوه به نظیر در و موم کبی
 هر نقش قابل و له جمیع نقشه نه جالید و بر زمین

با که کیم هر نه دانه اگر سکت ضایع اولمز اگر نخم
 سعادت انگشت دین و دنیا حاصل اول و اگر
 نخم شقاوت و محنت خشت و ندامت
 و اصل اول و اگر فلاح نفع و صلاح حال
 سعی ایلمه که مادر و پدر و معتم هیز برور
 ناجور و مشاب اولار و خداست تعالی بپوشد که
 قوا انفسکم و اهلکم نار و بار غوث نه او غوث
 مهر و محبت انار که کلمه جابر اولوب
 دایم که کلنی انار اندیش و تفکر نه اسیر
 قیامت که زود بر مسک بوندک احوال بخواد
 و عاقبت درین پیشه دلبه علی الحقیقه ثمره زندگانی
 و ذخیره عمر کاهرا نه اندرد و بوی صحت که جمعی
 بشن نه نک رعایت موقوفه **اول**
 اولکی موجب تولد و تناسل اولنی رعایت
 است و که وقت مقضا عقل شرع او زنده
 صحت قبله برقت و طلب فرزند مکره اول
 اول و مدد صحت ایلمه و سفاسر علیه السلام
 امیر المومنین علی یکریم الله وجهه و صفت
 قبله که آیت اول کوفه و آخر کوفه عورت کرد

صحت قبلت ریز اول وقت صحت و شفا طین
 حاضر اولور لار اگر اول نقطه دن برانگیختن متولد
 اولور سه و سوا و سس شیطانی اکامه اول
 اما وجه معقول او زنده ارباب ضاعت بخوم فتنه
 بو معنی نک ایکی یوز دیز رعایتی مستحضر وجه
 اول قانون بخوم اولور که وقت طلب فرزند
 ماه نظر سعد له ناظر اولوب نه بس و شیطانی
 منی ظرات بخیز بر بر اولق کرک و لوا باده
 ماه قات ارگسند منی ظرات محمود
 ممکن و کل بالضروره الصالات بخک بریده
 خصوصاً که فلک تدویر و مخدر بولن **وجه** ثانی
 اولور که بعضی منفذ بین که بوطان فلک مت هیز
 و میشد و که ماه هر منی برج و ایکن نقطه ابتدا
 که مذ متعلق اولاب بعد اول برج اکا طالع ولاد
 اول و بوندن لازم کلد که وقت ابتدا سر کونده
 فکر که تحت شعاع و اولوب فلک تدویر و
 مخدر بولن و با مق بدوین منصرف اول
 طالع مخمس اول لا اجم بو معنی رعایتی مطلوب
ایکینجه اولور که برصالح و حل احوال نک خمر دایه

طلب ایلیدر زیرا که جوهر پدید آورنده سیر است المیر
و رسول علیه السلام میفرمود که الرضاع
 بغیر الطبیاع یعنی شیر طبیعت نسبی تغییر اید
 و بونیک فائده سر اولد که او غلطان حستله
 و بدخولغه و دون اتمکله موصوف اولمز **او منجی**
 اولد که انی مؤدب طوب محرمات و مناسبت
 منع ایلیدر و حالت طفولیت ده ایکن سوکلیک
 و ملان سوکلیک و تکبر و اخف را ایلکی حستی
 و بونیک ایشال معانی بی بے مذمت ایلیدر
 و شول نند که عوفه منحن اولد جو و سخا
 و رفق و مدارا و سوز راست سوکلیک و سراز
 حرمت ایلک و تحصیل علم اشتغال کوثر مک
 قنده مدح ایلیدر زیرا که طبیعتند و مناسبت
 نفوت و خضایل حبسده ریخت اولوب
 نهانده مستحکم اولد **در ونجی** اولد که بر مرز
 مصاجله مصاحبتند منع ایلیدر زیرا اولد که
 دیشد و که بر مرز انشین دیشد کشتی بش
 نند سیر است ایدر شو خلق و بی شر خلق
 و بلا عیلق و لیج خلق و هار بند و جریق و پاکو

هر کج که بر این مصاحبتند دور اولد و بوش نند
 مصون و مامون اولد **بشیخ** اولد که هر برده
 شهوت اقتضا ایدر نفس و هوا به متابعت
 قلیقه تا اسالت نفس فرزند ضایع اولد
 و بیغیر علیه السلام میفرمود که انظر فی
 اتی نصاب نفع و لک کشفان العرف و ساس
 یعنی نظر ایلد که کز نند در فرزند که ضایع ایلین
 اگر چه فرزند بر خضالده ریاضت ایلک نوع منفته
 آقا بود و در وقت محکم اولد که استعداد
 تحصیل ایلیدر بچ کج حق تعالی کلام مجیدند
 میفرمود که لم تکنوا بالغیه الا بشق الا انفس
حکایت عبد الملک مروانک شش
 او غلی وارید بر کشت و سر خلیفه عصریدر او غلند
 بنده نصیحت ایدوب است که لا اکثر النفع
 فی العلم یعنی هر چه غلبیدن النفع بر کج نفع
 چه وجه ایدوب علم و فضیلت تحصیل اید که
 دانمار و زکار کز بیمنون و بک کز جهانون اولد که
 جهانک احوال بر فراره و کل اگر چه کشی سبله
 بزرگ اولد و انا دانش و عرقله بزرگتر اولد

بیت اگر جنبه خوب است بر کف کمره

چو او را برشته کشی خوشتر **ترجمه**

اگر چه خوب در لوله لوله لاله و زار سکه او لوله و لاله

بوز چهار ایدر آتیه واجب اولین حال چنانچه

او غلغله خیر نصیحت ایملک و فرزند سعادت مند

اولد که اتمسک و فائزده مسکن اتمک

نصیحت عالم اولد **افس** طون ایدر او غلغله

بر مژنه اولد که ایدر خیر او میده **سقا** ط حکیم

ایدر بد اقبال فرزند میده مقیم اولمق جهانده اولد

مقبول حاصل فسیقه و شمول که نیک که

بر نیک نخت او غلغله فسیقه حقیقه اولد

کیمه ضایع اولمش اولد و هیچ بر یک

عینک در جان کف و مرسته نند نه غایب

راضی و کل مکرید که عزم و قنیت و دانه

و معرفت او غلغله نیک که دینیک اولد که

جایز و دلن طالب و اغیر و اول راحت

او غلغله نیک و لغب و مختل اختصار ایدر

شعر و چشمیت بفرزند روشن بود

اگر جنبه فرزند دشمن بود

بیت پیش بسمر مرگ خواهد بد

نور دشمن کشید ز جان و دوشتر **ترجمه**

و چشمک اولد فرزند بد روشن

نه و کلوس که فرزند اولد دشمن

نور کلوسه مژنه امر و مژنه نور

اقا او غلغله او کفده اولمک است

و اولوسه بایه که کشی امارت و ابالت

در چه سینه پیش در عالم صبا و نده علم و ادب

او که نکر **شعر** بی محابا که او ستاد بوقت

کو و کن خرد رازند بد و آل آن دوائی

بود آخر عمر شد و کرد و بد آن دوائی و آل

ترجمه چو غلغله ایدر کن بی محابا او را کرده

استاد در دوائی ایدر اولی ضربیدن اولد

ایمک مرقوم به استاعر و آل امیر المومنین

علی کرم الله وجهه سوره شد که مژنه صبر

علی لغت الفلم متع بر آتیه الادب یعنی

به کیم که عزم او که نکره رنج و مشقه مبرک

اخرا کار بر خور دار اولوب راحت پیش

حکما عزمه ایدر که غایت ابد اولد که در که

علمی است بخلق و خلق است **شعر**
 هر که از پنج باز و از دین
 به سر انجام کرد و بدرود
 و آنکه از پنج تن نیز سرزد
 به نیکو کام دل شود بسیار
ترجمه شوکم کند و زین ویرمایه زحمت
 اول به حال وید کردار و بدر روز شوکم
 زحمت چکه قیامه بر سرید قیوم مقصود نه اول
 اول به روز **اف** آفاق است بانی آفاق
 که در پنج جلک از اید و عوید مثل مشهور
 من طلب اگر بایسته و لم انی رعایت اید که
 طوغ و لقی ابو رنخادر و هیچ بر نند بوقدر
 اینها اول و در استخلاق ایکه کشنده و نه
 عبارت بر گرفت را بخی کردار **شعر**
 به آنکه که شد است است آشکار
 و او ان بود و مر نور او را است
 زهی که خداوند شد بختیار
ترجمه بر آیدش به پنج بسیار
 نه و قین که صد فک اول که آشکار سکا

چو کشید اوله خوار استار چو قلم نه خداوند
 راضی اوله اول مشکل ایشد سبب استار
 پس به ارشد استغنی پیش فلق صفت حمید
 و اعوجاجه اجتناب ایلک عطا قند پسندید
 در که بیان جمیع اکابر و اعیان قند و فعل کرید در
مهر بان به است رک خیر لک باله مختلفه اول
 و مستحسن در **شعر** نکو سید باشد در و غ ازی
 سورین کان و بسوی خدای یکت اهور
 از یک در و غ اید اید است گفتن نه به
 آید در و غ آب و از زم کمتر کند
 و کر است کو می که باور کند **ترجمه** ملاخی ایل
 استرک سعادت کاید این خدا و خلق
 نفرت کشی به بر بیان سوز و نه کلور عیب
 نخی که چکه کمتر به شک و رب ملا فی
 هر که ایش اید و ازین استمر اوله کر که جت
 سوزنه حکیم اید اوج نشد به بخلق عاقل
 اول کشی کند اوغبین کور حکم **ترجمه** غم
 و در ملک **ترجمه** بیان سویم
ترجمه و ان عادل اید به هیچ بر که مردار دل

زنده گانے اینک منصور وکل جابر کر که که اندرون
 انتقام الوب احب به فایده سر طوفانم
 ایله که هر مصیبت و غمی میسر و کل الی مکر که
 بادش و خوشنده اولان کس نه **شعر**
 خدمت روزنیک حروان کن
 شما که بر کوکت بود و عظیم
 قبله خلق کشت سنک به انک
ترجمه شده سترده بار بار اسیم
 نیک و نیک آدمی به خدمت قتل تناسکا
 هر کشی اید بظلمت قبله خلق اولدر
 سنک حرم چون اقدم بصدرا کا ابراهیم
افشس و میشدور که بادش و بر دیار که که
 کیم و میزدم دیار که بیوق و شهر بار اولانک
 و دستغنی و مهر باغی اول وخت میوه داره
 بکر که صومعه مقدار حاجتو بجز بقین بل که استاده
 ش کرد و آموز کار و بادش به بنده و خوشکار
 اکث اولمز **بطلموس** ایدر به نه و کل و سلطان
 زمانه و زمین و دیر اراغ اولر سنک انک چشم
 غما بنده امین اوله که بادش و آفتاب عالم

ناب کیمیدر که سر بره حکم نافه و **حکما** و میشدور که
 بادش به خدمت اینک و بار بار انک
 کیمی و بر که کاهی رنج و سخت و کاهی پیرو و مبتلا
شعر زور یا عیش کمر ناورند
 یکی روز باشد که سر ناورند **ترجمه**
 همیشه و کزون که هر جفیفه
 دم اول که باش و غمی قوت نمیده
بوز جهم ایدر نیک و تحقیق علم نیک بر
 اوله که کشی خدمت اند و که بادش و ظالم
 و جبار و خشمناک و غدا اول **شعر**
 شتاب آور و زشت و نیکو بچشم
 نه نیکو بود بادش و و چشم
 کرکار پاش و بد خو بود
ترجمه بی ازرم و بی نیکو بود
 چه که زشت و نیکو کور رشتاب
 پر شمر که تیر ایدر شهل غاب
 جهان ایچره به نیک اوله هر نفس
 شو کیم اوله به خوشه به منفیس
بوز جهم ایدر شهل یار له بنده و از زندگانی

انکاک کر لکه ظل ایزد متعال و سپید خدا مرید
 مثاله **رحله** و بیشتر در که عاقل اولی شهریه
 مخالفت اید و بکند و مقدر اندن زیاده
 حرکت انکاک قطعاً جائز و کل **شعر**
 ار اندر ز برتر مرید دست خویش
 بر انکس که بپادشاهان مکین
 شیشه کند مانند اندر زمین
 که انکس که بچند از شهریار
 جو انکس که بچند از شهریار
 جو انکس که او دنده خار و بنجار **ترجمه**
 انوک او ز انکه سکا و شمر ایش
 کسل بود غانکه کورده همیشه
 شوکیم شهید ایدر که و کین اول
 چهره یون بره بل کند و زین اول
 شوکیم یوز دوزد و شهید دوز ایدر
 صوقا کند و البیل که زنه خار
اون برنجی باب صبر و شتاب ایلمک
 بیانشده در پوشیده و مخفی و کلدر که صبر
 انکاک جلا مضائل حیده و او صاف

بسنیده هستند و نجیل و شتاب و نجی جمله
 افعال فنی و اخلاق و تمهیدند و رسول علیه
 السلام بیور شد که **العجبه** من الشیطان
 و انکاک من الرحمن یعنی عجب کار شیطان
 و نمانه فعل رحمانه **عقد** و بیشتر در که صبر
 رشن فاند و ار در که بین الناس خوب و آینه
 و نجیل و ده بش خاضه و ار در که جمیع خواص و
 عوام فتنه غیبه سختی **اول** اولی صبر
 امید وخت و جود و حصول سوت و سرور
 و ار در رسول علیه السلام بیور شد که
 الصبر مفتاح الفرج یعنی صبر کلید
 شادمانی در پس بوندی معلوم اولیکه نجیل
 شتابه بونک ضد منو قعد **یکج** صبر در
 صواب و شتابه و خطا متوقف که رسول علیه
 السلام بیور شد که من نمانه اصاب اوکا
 و من نجیل اخطا اوکا یعنی هر کیم که صبر و نمانه ایله
 اول است و مصیب و یا صوابه قریب در هر کیم
 رایشه و نجیل ایله عین و یا خطایه قریب
اوجنجی صبر و دفع و لغت موجود در

و رسول علیه السلام سوره که آن انصر
 مع الصبر یعنی فتح و ظفر صبر است
 و بوندن است لال اولی که کتاب
 تعجید و بوندن قدر شکست و هر یک
 اول متوقفه در **در بنی صبر** و امید
 وار در نورینه و زنده که لایسته اعلی
 من الصبر یعنی صبر در اولی هیچ حسنه
 اعلی یوق و بوندن ملامت منضم اولی که
 تعجید حاصل اولی نسبت اولی **در بنی**
 حضرت رسالت اربعه واقعه ایمان در که
 حضرت ربوبیت جنت الاوه کلام مجیده
 سوره که **صبر** کاسبر اولی العزم من الرسل
 بوندن معلوم و مفهوم اولی که صبر ایمان
 نامورات الهی در بنی و شتاب قبل نشاید
 اولی فی الجمله واضح و لایح اولی که صبر
 اکثر امور در مستحب و احسن و تعجل جلد
 احواله غیر مستحسن اولی **در شکیبایی**
 اندر همه کارها به از شتاب زجر و آزار
 شکیبایی اندر دل ننگ به شکیبایی از کج بسیار

در بنی هر ایش و آدم صبر ایمان لک
 یک اولی که بوندن سیم و زردن
 صبر اولی هر غن و شکست اولی که سکن
 که بوندن صبر بوندن کار کبر و ن **در شکیبایی**
در بنی ایدر هر کس که بود در وقت خلعت اولی
 عالمه و اندن یک بر آدم و بنی اولی که
 خلعت همیشه صبر بوندن فسلق **در بنی**
 هر ایش و عافانه فکر و اندیشه فسلق
در بنی عدل و داد ایمان **در بنی** کشی
 جو اندر اولی در **در سفاط ایدر** عجم و نیک
 و صبر امید شادمانی در و هر کس که صبر ایمان
 مطلوبی حاصل اولی که هر نه بی مقصود و مراد
 ایدر در عافیت و اصل اولی **در امید**
 انیش که هر کس بر فعل حسن تعجل موافقت که
 حاصل و صبر سلامت و بنی تعجل ملامت در
 و مر و تعجل لایق مدح و تحسین و کل ملکه سزاوار
 نفرین در **در بنی** انیش که اوج کسید
 صبر بوندن زنده که انیش که بر سر برادر
 ستمکار **در بنی** مردم بهار **در بنی** یا بنیو کار

امیر المومنین علی کرم الله وجهه سوره شکر
 مشتاب و شجی جسم و تنگای ترک ایله
 و انما هذکمال و فارغ البال **افاضل**
 و میشد در بعض ایش و ارد در که انده تعجیل
 مناسب در اگر تغافل و سکا سل کو ستره
 سن مقصود فوت اولی موجب اول شول
 اچلمش کل رعنا کبی که باخچان ایلی کو نه
 مقدر و بر مکه و تقصیر و تاخیر ایله بر مده
 و افه ده اولوب اول حسن و بهجت
 و زنک و طراوت بالکله بها اول و بعضی
 ایش و ارد در که انده صبر ایلمک واجب در
 هر روز ایام و کرشور و اعوانه اول دخی خوب
 لطیف اولور میشد شول خرم کبی که اگر
 آنه خاکین و پوشوره را اول حلاوت و
 لطافت که اکا وقتند و کور آنه بولیه **افاضل**
 ایدر هر کیم که صبر هر این کورمه روز کار حلاوت
 طمیه و کشلی قدرتی نشد و کت انده اولدم
 ایلمکه قدرتی بشد و کندن تغافل ایدوب
 ایتام ایلمک اولی در **اسکنه**

فیقوس ایدر بر کشت و کلو محبت و غر و کلم
 اولور سه مال و منال و لحد و قنده خوار و حقیر
 اولوق کرک و نه دکلو صعب و دشوار محبت
 گرفت را اولور سه اولقد صبر بیشه فیه کرک
 و نه دکلو توانا اولور سه اولقد رفیق و مدار
 ایتمک کرک **بوز جهر** ایتمک در که هر شده
 تعجیل و مشتاب ایتمک و شمنیدن فکر ناصوب
 ایتمک و کندن خبر و ارا ایلمکه و رسول علیه السلام
 سوره شکر که استعجال هیچ برایشه
 حلال و کل الا اوج نشد و هر روز ایدر
 و بر مکه و ایلمی و فن میت ایلمکه او حبشی
 ضیف او کندن طعام کتور مکه **فایده**
 صور دید که سکا نشد خوب کلو ایدر
 بر حرمه مرحمت قلوب کن این عفو ایلمک
شعر جان کن که باقی و سگاه
باهر زش اندر پیشه کن **نرم**
شو کا جبه است که الک جو نایز
کن عفو ایلمک اول سکا نشد
حکایت حضرت حسین رضی الله عنه بر کون

روز طاعت شد سر جوهر اختتام اول در طعام بیکه
 اول در درین غلام طلبه اش که در صحرای کین
 ایامی سوچوب اش حضرت حسین
 اوریند و فکدر حضرت حسین رضی الله عنه
 غلام حشمه بن نظر قدس غلام استبدیکه والکامینه
 الغیط حسین استبد خشم خشم ایدم غلام
 استبدیکه والکافین غزال نس حسین استبدیکه
 عفو دخی ایدم غلام استبدیکه والکامینه
 اکھنن سنی ازاد دخی ایدم **حکیم بن**
 ایدر اہ یولک بیکانہ فی استبدیکه والکامینه
 دوست با وفا ایدر بر فراق استبدیکه
 بیکانہ وار و دوستر عذار ایدر **شعر**
 نہ نیکی بوجہ چشم روشن ترا زہرہ بود نیکی جوشن ترا
ترجمہ اولور ایلکک امر جان چشم روشن
 سکاہد بدین ایلکک ایلک اولور جوشن
افلاطون ایدر ایلکک انکک و تواضع
 کہستہ مک ز نعمت در کہ کہ اکاحہ
 انیمز **امام شافعی** رحمہ اللہ علیہ ایدر شیرین
 زباتلق واحد نہ نیکی تیغ بر افی نہ نیکی شمشیر

کندر

کند بر آن ایدر **شعر** ز نیکی ہمہ نیکی آید بحسب آثر
 نیکی کی دہد نیز نیکی کی خدای **ترجمہ**
 ہمہ نیکی ایلکک انکک اولور حاصل
 ایوبہ ویر ایلو کے خدا بل
سند باد حکیم ایدر شرف تواضع و مسکنہ
 و کرم ایلکک انگلہ و اولور لوق نقور و دیانہ در
فخر ایدر اولور دولت و بیوک سعادت
 اوج نہ در بر آفتاب در زمین اولور لوق
 ایلکک بر ایلکک قدس بعد اولور لوق او جوشی
 ایلو کہ قریب اولور **حکیم** دیشد در کہ
 اولور لوق مضحکہ تی اول صاغر زین کہ
 کہ قفسش مشکل افانہ قدس صکرہ بنہ
 اصلاح انکک آسان و لے مفید لمصاحبتی
 بر جام سفالین کہی در شکست اولور سر
 اش نہ افانہ شکست اولور قد نصکرہ
 درست اولور امکان بوق **بوز جہر**
 ایدر مصاحب اشہار تلافی زندگانہ
 و مصاحب نیکیا نہ سر پایہ جاودا ایند
شعر بد بود امر ہمہ نشین بدان

که بد از او بد نهد و دوان .
 بخود مندر کمانه نیک
 بنو هشتین بے خردان **ترجمه**
 بد اولور به اولانک هشتینی .
 کدینه دیو در دیوک قسه بینی .
 اولامی سیج ابویاوزله احمد
 اولور عزا اهل نالیه بر دم
عسل دیشدر که ایلک نیک بخلق
 علای منبدر سعی اید که نیک بخت اولان
 وایولر که صحبت خلق بر سبز کار صنعتی در
 جبهایت بر سبز کار اولر کسن و بر فرقدن
 احتراز اید که بر فرلقی بر آتش کبی در که
 ناکاه بر کوی عجب از اولور **شعر**
 بد سیمج آتش بود در نهان .
 کدینه آتش خورشید ناکهان .
 بشیب که گنی بد بر زمین .
زج بینی توان روز روشن مبین .
 بر اهل لقی در روز نهار . که ناکه کشته و دوز
 اولر هوید آ . واکو کچه ده دفن اینک آفت

همان اولر کوندر اولر آشکار و دیشدر که
 بر کس به که ایلک اید حسن آشنایه
 دوست اولر که دوست قول در سینه
 اولر که بیکایه بر کون اولر که مکافین
 فیلر که ستمک شیخ رخصت کده
 بولمغه قابل اولر نه دخی بخت اند مشاب
 و ناجور اولر مقرر در **شعر** در
 یکی پند خوب اید از هند و این .
 بران خسر و اند ناخسرون
 بکن نیک و انکه بفکن راه .
 فانیده راه ازین به نخواه
 بارز اینان و نه از اینان .
 درم چون بختی ندر دوزبان
ترجمه دیند رسد بد ر خوب بندر
 کاخ شاه و کد ارمب بکندر
 سن ایلکار که اید صوبه صل
 طلب ایلد دخی رختنما کل
 زیان انجیر کسن ایلد لطف و احسان
امیر المومنین علی کرم الله وجهه

سوزش که **شعر** از اجابت راجع فاعلتها
 فاعل لکل عاصف سکون.
 • ولا تغفل عن الاحب فیها
 فلاندری التکون منی بکون **ترجمه**
 • نسیم و دلکش و بر نه خوش کور
 که وار جفتش آنکس کوفته.
 • خوشش ایستد فرصت الدایم
 که آدم و انما بولمز بکوفته **حکایت**
 اول وقت که موسی علیه السلام طلوع بینا
 کلد سر بر سر بکوبند که زین پیدا ایدوب
 انکله قوم موسی که اه قلیش سر موسی
 علیه السلام سوز دیکه او د بقد اول کوساله
 با قرب ازید بر سر طلب فیله ی
 بوفته سر قرق کونین صکره بولوب حضرت
 موسی که دید **موسی** علیه السلام
 ابتدا بر بونجه و قد بر بوقند اید ک
 ابتدا بر بوقند نک ار دنده **موسی** علیه
 السلام ابتدا بر بونجه سوز در سر
 ابتدا بر بولوب اول ابتدا بر بونجه بر بوقند

صدق ایدوم حق نغای بنی سندی نهان
 ایدوم بکون و بر سر لاجرم گرفت را ایدوم
روز چهارم ایدوم کون دکنی مذمت مدح
 کتورمان نکلن و کل الالطف واح نله
 و رکشی ضرب دستیا طبع انک اولور
 انما کونکشی صتیق انک عیش و انعام اید
 اولور **حکایت** امام اعظم بر کون مسجد
 او نور و رضای ابو یوسف مسجد بوسند
 او غادر اعظم ابتدا خدایا اهل اسلام
 بوقلمنک الله بن سن خلاص العیاضی ابو
 یوسف بونجه بر ویدر اول کچه اعظم بن
 اجمی و بر خوب جامه و بر بونجه باره اثاث کوندر
 یارنده سرینه مسجد بوسند بکجه امام
 ابتدا خدایا دار اسلام بونک امتا
 مفتی امر دین و علم اهل یقین دین خا
 ایدوم کدشت کرد لر بر بونک ایدوم
 و بوجده کلانته جبران اولور ایدوم
 ابتدا بر بونجه انک دوز که ایدوم دیدم ازاده
 ایدوم بکون انک احب نیم که **دیشد در ک**

انجو عب التبر یعنی ازاده کیم را ای ملک
 بنده سید **نوشته** و این عادل اید رغبت
 بود و رت شهنش رعایت انکس و انجبه
 بر این ملک ای ملک اینجی خلق مرخصت انکس
 او جی بنی دوست و قفسه در در جی جفایه
 نخل فلیق **امیر المؤمنین** علی کرم الله
 وجهه بپوشد که الا حسن بقطع
 اللسان یعنی احسان قطع زبان **ایر حکما**
 میشود در که هر که کند وید کرد اول نیکو
 کار و هر کیم کند وید شکو کار اول
 بد کردار در **و رسول** علی السلام بپوشد که
 من بزرع خیر **نکصه** رغبت و من بزرع
 شر **نکصه** ندامت یعنی هر کیم که خیر کار رغبت
 و مغفرت بچ و هر کیم که شر کار حسرت بچ
و انار میشود در که کیم که کند و نکس و نکس
 غیرت و نکس است اول که دولت
 بولیه و هر کیم که غیرت مرقه امثال اول و غیر
 استمیر و انما مکدر البال اول **بطلیموس**
 اید چون بر کیم ای ملک اید حسن اکامنت

اید و ب انکس افتخار ایدمه و الکدن کلد کیم
 بوز صومنه و ایملکه شرف لطف و احسان
 اول تفرخی که بر کشی اکا هر کیم پشمان اولمز
 و مقضای عدل و انصاف اولد که جوهر کشی
 سنک خنکده ایملک انیمش اولاسن انذن
 منت ریز اولوب مکافاتن انیم که سعی
 اینک کزنش **شعر** یزدانی که مردم که نیک کنند
 کند نامکافات ان چرخند
 مکافاتنا چند کونه بود

یکی انکه کار و هم سید بود **ترجمه**
 کشی ایملک انکچون اید رسکا
 کابده سن ملاقات سن اکا
 مکافات دخی اولور برنج

بر سر اولد و راکد و کیم سیر بچ **اون او جی**
باب نیک خلق و بد خلق بیان شده در
 و حضرت رسالتن علیه الصلوٰه و السلام
 سوال ایدید که ای المؤمن افضل یعنی مؤمنند و
 افضل کیم در جوانیده ایدید که احسنهم
 خلقا یعنی حسن خلق اولند و در دخی بپوشد

واول ما بوضع فی المیزان الخلق الحسن یعنی
 روز قیامت اول میزان کلن نسبت اخلاق
 حمیده و فضایل پسندیده در **شعر**
 خردمند گوید که بیند خور
 ز شرمست و دانش نگهبان او
 نکود استمان انک حسد و بزد
 ز کران بار بر جان بود خوی بد
 بهشتان کسی را که اوینک خوست
 که دانش خیر مردم بدوست
 همه خیر با پسند و خرد
 مکرنا خسد و مند رو خور بد
ترجمه و در عاقل که حسن خلقه بنیان
 حیا و لیک دانش نگهبان
 دید و کس خسد و ک خوش دانستند
 که جان خور بد بار کر اندر
 بهشت انک که اول خلقی زیبا
 کا و لور اندر کشینک خیر بد
 کلور بد زنده عقیه خوب و دبند
 مکر خور بد بد خسد و مند **بوز جهار**

اید حسن خلقه ان یک خوف نثار و نعال
 نهاد اولمز و غایت اندیشک کبی هیچ
 بردانش بوق و کم از انلق کبی هیچ
 پر بیز کارلق اولمز **قارون** ایدر خد و جبت
 ایت حسن خلقی زیاده اید که نه کیم که خوش
 خور اولیه اندر امانت و یانت کلیمه **حکیم**
همه ایدر مردم بد خور و اما افعال اقر الله
 و لشک در و هر کیم که مردم بد خولیه مصاجت
 ایدر کند و نک حضور نفسی الدن حقوق
 و اما رنج بلاده گرفت و غمک و اند و کین اوله
شعر ز گفت رو کردار و ز خور زشت
ترجمه کسی نذر و خوب چو زشت
 فتن بد خورده املک بوزینه بچر کیشی سمان
 چو ز اگه و کینی **بوز جهار** ایدر خور زشت
 اول جهان حاصل و بوجانه آبادان اولور
سند ایدر هر کیم که بولش خلعت
 اول اول کیم جمیع خلایق او رت سنده
 مدوح و مقبوله را اول حسن خلق ایکنی قاعت
 او خیر و امن صبر الدن فووق در دینی شیرین

گفتار لقی بشجر کم آزار لقی **افسار طوطی** اید
 آدمک بر خیزی اوله که کیم بد خولغی کنه و به
 شعار و دینار ایله **شعر** بهین مردمان مردم
 نیک خوست بترانک خوشریدان باز اوست
ترجمه ابو اوله که کیم اوله خوبه ریب
 یوز اول کیم بر اهرم خولغی اوله
حکم و میشد در که عورت نیک بر خور اوله که
 از خول اوله وارک بر اهرم بر اوله که عورت
 خول اوله **شعر** بتر مردی آن کو بخور زنان
 بر آید پس انکه نماید چنان
 خست و منده کویه زمان بتر
 که او مرد خوب باشد و مرد فر
 بست این شرف خوشریدان بکینه را
 که مانند زن خوب ووشیزه را **ترجمه**
 یقین من که اول کیم در به کشی
 زنانه اوله خوشریدانی بهین اوله
 عورت نیک بد تر بر کانت اوله مردانه خوشر
 فر بر بتر به شرف خوی بکینه به که بکزن زن
 خوب ووشیزه به **اون در دینی باب**

کتم اسرار انیمک بیانشه بهوشیده
 و خوشی و کلمه که کتم اسرار کار برتر کوار و بر
 حاله و جمیع احواله به معنی ستوده و محمود
در رسول علیه السلام بهوش که من کتم سده
 ملک امره یعنی هر کیم که سترن کوزله هر امره
 مالک اوله و بهوش به مقصود اوله که
 هر کیم که سترن عیان انیمه اکا شخصه بر مرد
 انیمک آسان اوله شول جهته نیکه اشترار
 و انیمک مرادنه واقف و انیمک بوقف
 نزارک انیمه را **افسار طوطی** اید هر نشانه نیک
 نگهانی اجوغ اوله اول دکو حکم اوله
 خلاقی راز و اسرار ک هر ده دکو نگهانی
 جوغ اوله سه اول دکو آشکار اوله **شعر**
 شنیدم که چیز بود استوار
 که او را نگهبان بود به شمار
 مکر از کا نگه بهین بود
ترجمه که او را یک تن نگهبان بود
 نشانه به که جوغ اوله نگهبان اوله اول
 نشانه غایت حکم بر بار و نه اول وقف اوله

اسرار پنهان کہیم ایا کرکشی اولہ نگہدار
اردو شہر ایدر راز آفت انگدن دل کنگدن
 اولہ دروغ اگر راز خواہی کہ پنهان بود
 جان کن کہ نہر با جان بود
 چو انگلس کاہن بیرون سے
 سخن نیز در ایدر سے
 نہ باز باریہ ہر جا ہی بہت
 کہ راز زبان کس نہ اندوست **ترجمہ**
 اگر رازک دید یک فالہ پنهان
 ہمان کت وک کہ قبل نہ برک اسر جان
 نہ سم کہیم دکر الماسن آہن
 سخن داخی کچراو کہ جسکون
 کز کت بقبہ طوائسن کسن دیکہ
 کہ کہیم لمبہ راز دلوکے **فارسیہ**
 ایدر کہیم کہ اخفاز از ابلیسہ اول کہیم
 ہرگز نہ برین خرم اولوب خد و سنے غالب
 کلیمہ و بکل کہ اسری الہنہ دیکہ حضرت
 یوقدہ یوقدہ فسدیکہ نا الہنہ دیر **لغوی**
 کسی کہ اور دراز دل را بید

ترکیب ہی بجامہ نخواہد رسید
 نمن سوز از را جاودان
 بجان باز باید شش تن بجان
 اما دوست دشمن نباید کشت و
 بفرزند موبہ چنین کرد یاد
 سمن را چو پستی بکوبید شمن
 مکر او زبانک تن از انجن **ترجمہ**
 شو کہیم راز دکن قیامہ پنهان
 مراد ان بولیسہ عالمہ امر جان
 کہ کہہ شد شبہ پہلو اندر
 کہ صفیہ کہ ستر جانہ اندر
 و بکل سہ کے یاد و بلیشہ
 کہ دیر دی او غنہ موبہ ہمیشہ
 نہ خوش و نہ بد را غافلہ امر یاد
 کہ دیکہ راز کے کہیم نہ ہمارا **اون** **شہنشی**
باب حرص و دنیا بے سندہ و پوشیدہ
 و مخفی و کلد کہ عسر غریز ہر نہ و کلو طویل
 و دراز اولو رسہ عاقبت مستناہید
 و حاصل کثرت اموال و خراف و بنا نہت

و بشما نه و شول همت که مصالح و نسیایه
 مصروف اوله پنجسی خزن و بشما نه در
 و رسول علیه السلام میفرمود که اگر غلبه
 فی الدنیا کمثر الکفر و انحران یعنی دنیا به
 غلبت فتنه غم و اندوه زیاده اید و بر شتر
 جهان نه بدید کدیه نه الوب گند و نه همای
 اوله **شعر** ره نه بدر کاهدی در جهان
 نه با تو چیز است کار و نهان
 چنان کاهد سر بختن بگذری
 خور و پوشش افروزی ترا بر سر
 خردمند گوید که هست این جهان
 یکی بول بر راه و ماهی مان
ترجمه جهان کدیه گیر چونکه عریان
 پوشیده نشد هیچ پید او پنهان
 چه کد و کف گویی نه گیرش
 در باب الوب بود اسبابی نرسن
 جهان چون دشن غفلت اولن بول
 که ایدر ملک چون گوید بر اول **حکمی**
 یونان **ایتش** جهان بر تازده کلزاره بکزی

که انده مارا فتنه باشد اوله و شول شکره
 بکزی که صبر له فتنه باشد اوله و شول در برابر گوهر
 کسید که بعضی اندن فقیر و غفلت و بعضی
 غنی و توانگر اوله **شعر** کسی کاند
 اندوه بی ماند **مبته** در کث و بیشین
ترجمه شوی کم قبله اندوه دنیا
 جهان ایچنه دشت و اولمایه قطع
افلاطون ایدر حرص طبعی متمیز اولمش
 جهد ایدر حبش از یکی تنه ایدن که
 حرص جوین طبعیه سرشته اوله استحق
 موت و فتنه زائل اولور **شعر**
 جهان آب شویست جوین شکر
 فزون نشنه که چه بیشش خور
ترجمه جهان بر شور و یاد و گران بوق
 نه و کله نشنه اینک ایچ کل جوق
بطلمیوس ایتمش که آتوم غلبه حرص
 و از غلبه اعداؤن بدتر در رزاکش
 دشمن غالب اوله فتنه و مال و زر مکه
 دلمان و ملک و فتنه ملکن و منصور اما اگر حور

و از غالب اول بود ملک هیچ بر لبه
 دفع ممکن و مبر و کل **شعر** ز دشمن بدینا
 باز بنهار بر تن توان از زانیت چار
ترجمه غم و به چاره اید مال ز نهار و لیکن
 حرص و آزه انچه امر یار **بنیموس** بوجهان
 سلطانند که کیم به رحم و شفقت قلندر
 و کیم به اید دوست اولوب صداقت
 اتیمز و در هم فکند در هم اولمز بلا سبب
 و بر ربه کی آید اولور **اشعر**
 بناید جهان بر تو و ر باید
 آرزو به بر کایدی شاید
 چنین آمد و تو نخواهی چنین
 بسنده نه با جهان اوین
 بکرد و بکام تو هرگز روش
 روش و بیک و نوید بیک منش
ترجمه جهان اتیمز کند بید اولق
 نه دهم و بر سکت اید بوزلق
 بود و در سکت اشهر هر لحظه یار
 آنی بود به منش حق تعالی

و کله سکا بود و ران موافق **اشعی**
 ندید که کلمه مطابق **فقیراوسن** اید
 سکت بل سن جهان آید و ان اید سکت
 آخر کار اول سکت جسمت ملکی و بران اید
 و نه دکلوا کما مواد اولوب سو کند بیک
 اندن بهر میند اولوب عاقبت برنده و بوب
 کفایت کر کن اگر چه که نو به سن چشمه
 حیوان صورت سن اما حقیقت نه نور سنانند
شعر بهشت اندرون نشند خاک شور
 غایب جواب این در حشده سور
 اگر بر شتاب بد و آب جوی
 بناید بد و آب جو به آب جو **ترجمه**
 نه شکست ایچ او سباهی نمود
 سباهی غایب همان تیز و دو
 زهرج آید اندر دل ماکان
 بران کونه که روش کند آسمان **ترجمه**
 کو ز نور شور و صورتش کونین **ترجمه**
 فتن قیل نظر صحرا بوزین **ترجمه**
 فله حبتله جو کسه اول را ده بولیه **ترجمه**

و کلمه هر قوامش کید غنیمت **هفته** اول
 تنوذه ای برادر **نه** کیم خوش کلمه
 سا که ابر جان **کنوز** باشد که البت دور از
افلاطون انیمش که آدم در تنوذه
 دور نشد به واصل اولور صبر له محبوب
 خد جحد له مطلوب و همدیده هر
 و قانعده غنا حاصل **فیروزه**
 هر که دل کرو با جهان حرسند
 دشتش از پنج او بچو شست
 کچه دشتش نهیت قاروبت
 و رجه بشه برهنه پوشید
ترجمه هر که فافع اول جهان آشنه
 هیچ عا لمده کوریه حربان
 کر نهی دست او کوریه فاروند
 خوش طلبه اول کر عوبان
چینی لایه بر نه کیم حب نه بد
 کنز مدک محاله بد الوب کتمک و شونی کیم
 بو جهانده بولک کت عاقبت جاده سراسر
 زک انکه **شعر** هر آن چیز کانه جهان ناوری

چو اگر کش و ار سر که بیرون بری
 همه چیز نوست چیز کسان
 چو بیرون و سر هم باشت بر زبان **ترجمه**
 نه کیم بیدیه کنوز مادک جهان
 الوب کتمک بیدیه بوقه امکان
 چو است باک سنگ غبر مدک
 فین کتک بولار طیش شور امر جان **حکیم**
 اندر شول درویش که قاعت و سید سید
 توانکر اول غنیدن غنید و شول غنی
 حرص و آز و اسطه سید درویش و بنامند
 اول درویش نه درویش **و همیشه**
 الدنیا لا تصفو ان رب ولا یبقی علی القصاب
یعنی بوجهان نه بقا سار نه پاک و مصفا اول
 طالنه مهر و وفا کوریه **افلاطون**
 انیمش که دنیا در بایر نه بایان در کیم
 اکاکه فسلق مخاطره و بیم در و فلفله
 شات و بقا و وعد و سنده امید و فایوق
 کانه توانکر درویش و کده اکاه که ای توانکر
 و پادشاه اند **حکایت** سقا طحکیم

خلقه غلت ایدوب بر غار اختیار
 قلوب انده خالق عبادت قیود و سر
 اتفاق اول روز کاره اول ولا ینک
 بادش ای حسنه و شوب انک روز
 و آید بر که سقا طک ش کرد بر اید بر گسینه
 سقا طک رساله گوید و در که کلک بادش به
 معالجه قیل اجابت قیود بر جوینه کلدی
 بادش و وزیر کوند و بر جوینه کلدی
 سقا طک اول غره کوشه سنده و نور
 قاسین عبا ایدوب او که بر باره اوت
 قوشش تا انکه روزه سن ضیه و وزیر جون
 بیغام بادش ای عوض اید بر سقا طک
 بر سوزه اموجه جوا بد و بر آبکات اندر
 آخر وزیر اید بر حجت شکم ترک است و عوفی
 اجابت قیل که غایت بادش و ضعیف
 و نجف اولمش و سقا طک اید بر بن سزک
 بادش هر کوفه خدمت انک بلورین وزیر
 اید بر اگر نرم بادش به خدمت انک ملک
 بویله اوت یکی عادت اید بر دکن سقا طک اندر

اگر سن اوت یکی عادت قید کن بر سنک
 شکم مخلوق خدمت ایدوب ندانست چکد
 نور تیدک و رسول علیه السلام بود شد که
 القضاة کنز لا یفنی یعنی قاضی رکن
 و مالده که هرگز اکاف و زال بول بود **شعر**
 زهی که خداوند شده به نیاز
 خداوندی و سزای سر نو نیاز
 بجای هست از میان مهران
 کسی کو سپوشد نیاز از جان
 چه دینار و چه سنک زیر زنجی
 هر آنکه کز نایدت خرم
ترجمه شو کیم کس در نیازن اولو کردن
 که مرز اولو لغن کس آنک
 دو عالمه اولو اولو حقیقت
 اسیر بر اولو هر کیم جهانک
 کشی چون کور می نفی بینی یار
 بر اولو سیم و زرد سنک غار
مرا و اولو که مال اولو کم خوب و زیاده که
 کشی آنکه آسایش دینا و کس تراحت آخرت

حاصل فیه اگر نولد اولیه عاقل و دانا فتنه
 و خود در غم و غصه و غم علی التوبه در **اکابر** و میگرد
 به بخت و بی سعادت اولی گشته در که
 انده حرص و هوا غالب اول و میگرد
 بخ که مفرقا و کار ز خالصی باره که حرص و آز
 و خنی قلب حرصی شویله صد باره اید و حرص
 و موارنند در که عمر آن فی ضایع اید و ب
 کند و کرضایع اوله بلکل و اکاه اولفل که
 شول اکابر که ذات باکوبنی لذت و نیوی نه
 از غ اید و ب انک تر خرفانه الکه غدیر
 جمیع جمیع اموال و تحصیل مال و منال
 اقامه قادر گردد اما جوین فقا و بقا عقیبه
 ملاحظه قلدیر بو فانی کرک اید و ب اول
 باقی اختیار اید **شعر**
 ش و بود دست ازین جهان نه کر
 هیچ کس تا آرزو تو باشی
 داوندید دست او ز بهیج سبب
 هیچ فرزانه مانو بسنی داد **رجمه**
 جهان کن که شاد اولدی هرگز

سنی قاجر قلیدر حسرم و شاد
 جهان جوان کسه نه داد ایشید
 سنک حطیده قاجر منه داد
مطلب سنی ایشید که اگر حرص اوله موال عالمی
 جمع اید و ب و برک بنه فقر و کد و در و خورند
 نرنه دکور جنبه به دخی قادر دکل ایسه غنی و توانا در
 و عاقل کر که که حرص از دن فراغت اید ناکه
 جهانده بی نیاز اوله **شعر**
 چور نرنه کی کار دبتن در که از
رجمه خرد را بد آن کونه بکدار داز
 اید رنج کم جسی ملال
 اید رنج عقلی ده حرص و ملال
 در رسول علیه السلام میگرد که بهرم این دم
 و لا شیب منه اثنان المحرص علی المال المحرص
 علی العمر آدمی نرنه کلوی بیژد لور سه بوا یکی نشنه
 انده پیر اولم بر مال طمع و برد خنی زنده کافی نه حرص
بر حکیمه ضرور دیر که بوا حوال جهان نینه بکر زاید
 شول اید خورده کور بیان حالات کبیر کم جوین بیدار
 اولانه نشنه فقر و مستدر که جهان تبه نخب

و خواب خفته کمی در امیر المؤمنین بن علی
 کرم الله وجهه بومش در که **شعر**
 انما الدنيا كظلمة نابل . اه كضياء ليل وحل
 او كنوم قدر آه تايم . فاذا ما ذهب النوم بطل
ترجمه جهان بیدار آدم کولید بیدار
 یا خشنود سحر کبیر رفوف
 یا بنول دوش در که کورانی خفت
 بچن او بانو اوله نیند یوقدر
دانه دمش در که تشن لب خواب بچر
 کور دو کی همیشه آب در چون بیدار اوله
 هنوز دخی تشن لب در **شعر**
 اندرانی که نورنج و غنا
 نین بکاسر و مال بقرایه
 تا تو انگر همی ز سب جاوید
 این نباشد ترا چه فرمایه
ترجمه چکوب ریج و بلا اوله امید کن
 آریدوب جسمی از توره سنال
 کیم اوله کن انگلیه جاودانه بای
 بوئی فوکه اولمز بواحوال

حکایت
 در
 خواب
 و
 بیداری

حکایت نوحه وانه عادل مرض مرده و بوش
 چون اولوم دوشکن سب در آخر وقت نده
 وضیت ایدوب است یک چون جانم غریزم
 و داحلش بنی قبرمه النجات الله نزلت کیم
 هر ملک که قفسش سن اکا امید سن که
 مقابل نده اجر ن بولست کرک و هر
 بوزلق که همیشه سن اندر خدایت که
 مکافاتن کورست کرک و دحال سن
 اگر اگر بولست که و خوب نوال سن
 اگر طریق مستقیم اختیار اندک رسول نکنیکه
 انک نکلند نزلت که حق سجانه و غنا
 اولدرا اولمز دخی انی رفیق قدر جفرت
 و تابوتم اورزنده باریک که جهانک فرخ فانت
 مغرور اولمک که هیچ نند و کلدر
 و نیم احواله عبرت کوزید نظر ایدک که بونجه
 اموال جمع انتش میکن اندر بچدر و دوالم
 چکیم و سن جهان ملکن عدل و داد ایدک
 قیلت کن روزگار نیم جسم ملکنی بچ خواب
 و ویرانایلد سر **شعر** آنچه کرد آورید با غنا

و آتش اندول تو افشاندست
باز ماند ز تو که پیش از تو
از هزاران هزار کس ماندست **ترجمه**
شو کیم جمع آید بر کنجی چکد ز جنت
بلای و محنتی باشد الهی
همین کس را ولوب اول ارته قاله
که بخی کشیدون ارته قلدی
حکایت او یان اج ر روایت قلدی که
سلیمان بنی نمک ظهورنده علیه السلام
کینچر و کن او آخر سلطنتنده واقع
او که سر منهبای خیر انک امر او و ز او نواب
و حجاب سویدید که سلیمانک سلطنتی
بر درجه و وار دیک و خوش و طهور انقیاد
ناله اکا مصف و اولوب دیو ویرت
اطاعت و جن و انس متابعت قلدی
پس نواب و حجاب بچ و خیر ویردی
و آیتید که بر صاحبقران پید اویش که هیچ
بر عهد ده انک کبی بادشاه ظهور آیتیش
و کد که باو نیز رفت را کابنده فرمانبردار

اولوب سر بر فی رکچ ده بر ایلیق به التور
و بو معنی به نص قرآن دخی ناطقد **ترجمه**
شهر و رواجها شهر پس شاه ایران و فرمانده
تور انک را سر صابینه و فکرتا قبه مناسب
اولدی که تهنیه تهنیه سلطنت و مبارکباد
سوه کند و سه اقدام ده و دعوتن اجابت
فیلوب اکا التبیام ایله مبارکد حاصلده
دولت و نایبانه و نوبت خلاف واقع
اور زنده نشد نقل ایله کرایبند و کد غبار
عداوت و ترک کد ورت پید اولوب
ست سی استند اطر بقید خدمتند دعوت
فلا که اول نف موجب خفت و ملکه محل حیات
اولا لاجرم بو طریق سلوک انک کرک که
غف العقول مطبوع و سخن اولوب پس
کینچر و حجاب و خواصه خطاب آیدوب
آیتدر بکانو معلوم اولمش که بر فرزند و صاحب
قوانین اول کرک که انک سلطنتی
پسونه مقارب اولوب هیچ بر نایبده ملکه انجلین
و نه عهد ظاهر او لجنی و کل **پس** و جاحسن

و طریق مستحق اولد که کند و اختیار
 و وفای نفس ملک بزرگ سبطت ایدوب
 فراغت ایدم که کسب انکه عداوت انک
 متصور و کل اولد اولد امر کار دولت
 و بزرگ کار ملک و ملک ملت ستم کیر و
 هر یک کوز کند و امور کزه مشغول اولو که رنج
 صلاح کار و صلاح احواله مشغول اولم سن شکر
 کیر و بن سبطت و اماندنی و از کلام
 و هیچ بر داعیه فکرت که اندر تو رغبت ایدم
 اولی اولد که بن که کج و بوجها فایده
 ال جلم و بر نامعلوم برده منور اولم تاسیه
 بنده افت و الم و کیه و سز کرده و صیت
 و نصیحت اولد و کیه چون تو غفلت اختیار
 ایدم که بنم غرضی کلمه و ال دام بلایه گرفتار
 اولوب ملک اولوق مقرر در پس نخسره
 پادشاه بقدر فراغت و خفیه غفلت ایدوب
 بر مرصع تختی وارد در آفتی یکسره الوب خانه
 منوج اولد بر افراسندن بعضی کسند که
 بد و صیت و نصیحتی استملکن اکاشفت

و عهد ملی کوسه و ب در عهد دوشد اول
 زمانه اگر چه تابستانه حقیقی امر مدقار لغوب
 و دیر اولوب اول جماعت بالکلیه ملک اولد که
 کس و واقف اولد و کیه کج و نولد و فخر
 کند بر پس کج و اول نخند رفیع ریه واروب
 اندر نهان اولد و حق تعالی انک امر مدقار
 قیوم نرید اولد نر نشو که کس سیمانه تنی
 علی السلام زمانه منقض اولد سزانه بر حقی
 تعالی انک قدر نند و کمال حکمت سز اول فایده
 قیومی دیده بر کز آجیدر اول و لایتنک خلقی
 اندر جمع اولوب ایام عجب کبی انک ایچده
 عیش و عشرت و ذوق و صحبت ظهور در
 چو ز اخلاص و قنی اولد اول خلق طشه
 جیفوب بنه اول مغارفت قیوم نرید اولد و
 مدت دید و عهد بعید و بر کوز و وقت جمعیت
 اولو حق ظهور خلق اول مغاریه جمع اولد بر اندر کس
 برهنه اوج در ویش اول نخند طلع ایدوب
 کوشنده کز کند بر مقام خالی فله قد نصرت
 جیفوب اول نخند بر پایه سن او و تیدر قصد

استدیر که طشبه کله ارفسوی بنو لیبوب
عاجزه فرومانده فیسد بدینجه که جد جبه
استدیر مفسیه اولیب اوجی دخی ملاک
اول که بدو طائفه فائز لغت الله علیها و علی
الکافین امثالها ظهور اید بنجه دکن اول
تخت ناقص و شکسته فلد سرحدن اندکن
قدم مبشور اول ولا بنیشد نر
اول مغاره یی خراب
اول تختی باره باره

الیوب

غارت

قیله

م

امان یا حضرت مولاهم بود یا غم خانه
طوطویندی هب بدین ملای غریب پیان
بنم دردم کبی درده گرفتار اولم
قوبه دردم مله یا ناایم خردار اولم

بزحر ابابکر از نه دله محبت کوزه لی
خانه مزه بیز کوزه لی کند و کتر چکمر
باقالم مولاهم نیر نیر نه ایلم کوزل ایلم